

مدافعان قلم به دست طالب در تقابل با مدارک

کبیر توخی

تاریخ انتشار بصورت کتاب
(۲۱ مارچ ۲۰۱۳)

نوشتۀ " مدافعان قلم به دست ... " که تقریباً ۱۵ سال قبل (در ماه فبروری ۱۹۹۸ مطابق حوت ۱۳۷۶) با نام مستعار " آذرویه " به شکل جزوه چاپ و پخش گردیده بود، مجلۀ "پیام زن" ارگان نشراتی "راوا" ، اقدام به نشر مجدد آن در شماره های ۵۰ (مؤرخ قوس ۱۳۷۷- دسمبر ۱۹۹۸) شماره ۵۱ (سرطان ۱۳۷۸- جون ۱۹۹۹) و شماره ۵۲ (میزان ۱۳۷۸- اکتوبر ۱۹۹۹) خویش نمود...؛ همچنان نشریۀ "قطب نما" اقدام به نشر این نوشته در شماره های (۱۲) و ... و متعاقب آن سایت های "پیام آزادی" و "بابا" اقدام به نشر آن نمودند .

اینک نگارنده - بعد از ۱۵ سال - بنا بر ملاحظات سیاسی - نظامی (در شرایط اشغال کشور توسط قوای اشغالگر امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء) اقدام به نشر مجدد آن در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نمود تا خوانندگان عزیز در داخل کشور هم به سهولت بتوانند آن را مطالعه نمایند .

تبصره های بین قوس مربع ([]) در چاپ دوم این نوشتار اضافه شده است.

کبیر توخی (اپریل ۲۰۱۳)

۱- در آمدی بر موضوع:

تحلیل و ارزیابی پدیده های بیرونسو و ذهنی، چه در گستره طبیعت لامنتها؛ چه در بستر پر پیچ و خم اجتماع در حال ارتقاء؛ همینطور در قلمرو تفکر و آرمان انسان پویا؛ در تمام ادوار پر فراز و نشیب تاریخ بشری، بدون دخالت ذهنیت و تمایلات طبقاتی، سیاسی، فرهنگی، نژادی، زبانی، مذهبی، و ایدئولوژیک پژوهنده و یا نویسنده، امری بوده است نادر و کمیاب. مزید بر آن هرگاهی که تحلیل و ارزیابی از اسالیب علمی و هنجارهای تجربی مایه نگرفته، و محقق از بررسی و شناخت کامل پدیده عاجز مانده، در چنین صورتی؛ اگر داده های فکری و استنباطات ذهنی، فاقد معرفت منطقی، به ویژه در ساحه سیاست، زمینه ترویج و تبلیغ بیابد، جامعه را به چنبری تخالف و تخصم، قتل و کشتار سمت و سو داده، در نتیجه همزیستی باهمی، و همیاری سنتی ملیت ها و تمامی ارزشهای فرهنگی آنان را به فاجعه، و محیط زیست شانرا به تجزیه خواهد کشاند؛ به مثل مقالات و نوشتارهای تحلیل گران، محققان و کاوشگران خارجی و نویسندگان افغان در مورد پدیده نازل شده طالبان به طور اخص، از همین گونه به شمار می آید.

این نگاشته به چرائی تبلیغ جنبش طالبان به مثابه « نیروی ملی و غیر وابسته» و ...، از زبان شعبده بازان رسانه های گروهی و ژورنالیزم مزدور، که همواره از منافع آزمندانۀ امپریالیزم جهانی در رأس امپریالیزم امریکا قضایا و جریانات و فاجعه های تباهی آفرین را تحلیل و تفسیر می نمایند، و با تردستی، حاصل دو جمع دو را « اقتصاد بازار آزاد» وانمود می سازند - قسماً پرداخته؛ ولی بر چگونگی نگاشته های آنعده از مدافعان افغان طالب که به خاطر بازیافت کرسی های وزارت، سفارت، وکالت، و...، ویا کتمان پیشینه خفتبار سیاسی شان (خلقی بودن)، بالون های اشتهاارات امارت کارتونیک طالبی را با اشتیاقی آمیخته با هراس از آینده، پف کرده، و از رجز خوانی و

آنچه در این نوشتار می خوانید

- ۱- در آمدی بر موضوع. ۴
- ۲- برابند " تحقیقات دو هفته ئی داکتر قادری در-
مورد طالبان. ۵
- ۳- نقد آقای عنایت شریف کی ها را برآشفت. ۹
- ۴- آقای م شفیق وجدان با " هفت بنای طالبی "-
اش منتقدان را تهدید می نماید. ۱۲
- ۵- رفیع مؤذن رئیس پولیس طالبان " راوا " را تهدید نمود. ۱۸
- ۶- فحاشی و بیحرمتی خانم -
عالیه راوی اکبر توسط "افغانی تولنه" طالب نما. ۲۰
- ۷- تحریف و تطهیر طالبان توسط حقوقدان کشور -
محترم داکتر روستار تره کی. ۲۴
- ۸- " طالبان، خنجر دیگری بر گرده مردم ما " ۳۴
- ۹- " طالبان، تاج و تخت " ۳۶
- ۱۰- پاکستان، " صوبه سرحد " و " خلقی " ها. ۳۹
- ۱۱- نگاهی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخ. ۴۵
- ۱۲- شمه ای از فعالیت خلقی های طالبی شده در هند. ۵۰
- ۱۳- اجمالی از مقایسه اعمال خلقی ها با طالبان. ۵۴
- ۱۴- درنگی بر محور اساسی طالبان. ۶۱
- ۱۵- موقف " افغان ملت " در برابر طالبان. ۶۳
- ۱۶- متن سند سری؛ برخی از دلایل -
استخدام خلقی ها توسط آی اس آی. ۶۵

کنم، لیکن هرچه گشتم حتی یک مورد هم چنین چیز هائی ندیدم. آنچه که دیدم، امنیت، آرامش، نظم و مردمی راضی و خوشحال بود و نیرو هائی که با ادب و متانت با مردم رفتار می کردند. و آنچه که بنده دیدم و شنیدم از این قرار بود که طالبان به عنوان یک دولت مسؤول اسلامی موظف به ایجاد امنیت و جدی و با پشتکار، برای مبارزه با فساد، تبهکاری، فقر و نا امنی، ظلم و ویرانی ناشی از جنگ های داخلی تحمیل شده از طرف حکومت برهان الدین ربانی و حکمتیار قد علم کرده و با دست خالی و فقط با کمک جوانان مسلمان و با ایمان طلبه علوم و دانشجویان با قلب پرشور از عشق با آزادی سر بیباک در مقابل لشکر تا دندان مسلح ربانی و احمد شاه مسعود مبارزه و ایستادگی کرد و شجاعانه آنها را عقب نشاند. «

« محقق زمان » و مدافع تحصیل یافته طالبان با ,, تبحر، و " تخصص" ی که در ارزیابی قضایای سیاسی- نظامی و ارزشهای فرهنگی افغانستان دارد، در ظرف دو هفته به گرد آوری «اطلاعات جامع از آنچه در افغانستان می گذرد» می پردازد. لیکن بعد از گشت و گذار زیاد؛ حتی یک مورد هم از آنچه در نشریه « پیوند» و بعضی جراید در باره طالبان خوانده ، نمی بیند ؛ اما آنچه که مشاهده می کند « امنیت و آرامش، نظم و مردم راضی و خوشحال» است و رفتار نیکوی طالبان با مردم.!

نویسنده می بیند و می شنود که طالبان به عنوان یک دولت مسؤول اسلامی توظیف شد تا ایجاد امنیت نماید؛ اما نمی بیند و یا نمی خواهد بنویسد که صاحب منصبان ISI بدون دغدغه خاطر در هر کوی و برزن کابل «چکر» می زنند؛ حتی در میدان های ورزشی کابل به بازی مورد علاقه شان (کریکت) می پردازند.

همگان زمانی را به خاطر دارند که مشاورین روسی، به علاوه اردو، در تمام نهاد های استخباراتی و امنیتی _ من جمله مأموریت ها پولیس شهر

مدیحه سرائی در مورد فتوحات، اوامر و نواهی آنان غرق لذت می شوند؛ درنگی خواهد داشت. از همین رو از خواننده گرامی، که جریانات و قضایای مخروبه در خون و آتش فرو برده شده ای به نام افغانستان را [که هم اکنون توسط امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء اشغال شده] با دلواپسی و اندوه بی پایان تعقیب می نمایند، می طلبد تا با شکیبائی نوشته های این مجیز نویسان استحال شده طالبی را با سایر مطالب و منقولاتی که در رابطه با طالبان در اخبار و جراید انعکاس یافته، مورد مطالعه قرار دهند.

۲- برآیند « تحقیقات » دوهفته ئی

آقای داکتر قادری در مورد طالبان :

یکتن از این مجیز نویسان طالبی شده آقای داکتر عبدالنسیم قادری می باشد. موصوف که ظاهراً برای « تعطیلات عید نوروز و دیدار خویشان و بستگان » به کابل ویران ساخته شده می رود، در ضمن دیدار از خویشان و بستگان، ذوق «تحقیق» در امور سیاسی- نظامی و اجتماعی بر سرش می زند. وی سعی می ورزد تا «از آنچه در افغانستان می گذرد»، «اطلاعات جامعی» به دست آورده، و آن را بعد از جمع بندی از طریق نشریه ایرانی چاپ مونتریا کانا (پیوند، شماره ۶۷ ماه ثور ...) به رخ جنایتکاران جمهوری اسلامی ایران (رقیب مسلکی طالبان) و همکاران غربی اش بکشد. خامه پرتوان آقای قادری شماره فوق «پیوند» را چنین مزین ساخته است:

« متأسفانه باید بگویم که خبر هائی که در مورد طالبان

در رسانه ها درج می شود صحت ندارد... من در ماه گذشته

برای گذراندن تعطیلات عید نوروز و دیدار خویشان و بستگان

به کابل رفتم در این بین سعی کردم اطلاعات جامعی از آنچه

در افغانستان می گذرد، به دست آورم . لیکن سعی کردم از

آنچه در روز نامه شما و بعضی جراید خوانده بودم، مشاهده

شدند « را می بیند. مثلی که قصابان طالبی صرفاً از یک مسلخ انسانی در کابل استفاده می نمایند) و می بیند که برادران طالبی اش زن را در چهار چوب قوانین مقدس اسلامی سر بلند و مغرور (بخوان سر افکنده و ذلیل) می خواهند و همه مردم را موظف می سازد که به چنین زنی تا حد تقدس احترام بگذارند! توگوئی مردم در گذشته ها به زن احترام قایل نبودند، به خاطر رنگ ناخن، انگشتان زن را قطع می کردند و در ملای عام با ضرب دُره و سیم گیل زن را می زدند و آنان را سنگسار می کردند.

کاندید آینده کرسی های « صُفه »، گونه طالبان پاکستانی و القاعده بی در خارجه، در اخیر نوشته جسته گریخته اش، دیپلمات مابانه ابراز نظر می نماید :

« به هر حال به نظر من ملت افغانستان تحت رهبری طالبان راه درست زندگی خود را یافته است و با پیروی از این راه که ملهم از قرآن و قوانین شرع مقدس اسلام و نیز ملهم از فرهنگ اصیل و غنی جامعه ماست، روز به روز موفقتر، پیروزمندانه تر و سر بلندتر راهش را به سوی جلو می پیماید و ترسی از اکاذیب منتشره از طرف جمهوری اسلامی و همکاران غربی اش ندارد. »

بدین منوال مجیز نویس طالبی شده ، که به انتظار اخذ مدال به خاطر « تحقیق » و « دستیابی معلومات جامع » از جانب CIA غرق در رؤیا و تخیل دل انگیز گردیده ، برآیند « تحقیق » و استنباط دو هفته ئی اش از طالبان جاهل افغان و طالبان وحشی و بی فرهنگ پاکستانی ، و هکذا از مردم کشورش را به شکل مضحکی واقعیت جازده آن را در برابر روشنفکران و تبعیدیان مبارز ایران قرار می دهد.

کابل _ دولت تره کی - امین مشغول کار و بار سیاسی اطلاعاتی بودند؛ مگر خلقی های آدمکش از وجود آنان اظهار بی خبری می نمودند و حالا که در زیر بال و پند ISI و CIA خود را قرار داده اند، از وجود تعداد بی شمار اینان (القاعده و پاکستانی و...) ابراز بی اطلاعی می نمایند . چه تکرار مسخره ای!

نویسنده این خزعلات در مورد طالبان هذیان گوئی اش را بسط داده و گویا با فروتنی می خواهد که بگوید:

« بگذارید بگویم من در طول دو هفته اقامت در افغانستان از ظلم اثری ندیدم و هرچه تحقیق کردم حتی یک نفر زندانی سیاسی پیدا نکردم. زندان ها تقریباً خالی بود و فقط در زندان کابل چند نفر معدود کلاً از سارقین مسلح و رهنان و عاملین قتل و دزدی نگهداری می شدند. که آنهم برای حفظ امنیت هر کشور لازم است... طالبان زن را محترم می دارد. در کادر خانواده و نه در حاشیه خیابان ها. زن را آزاد می خواهد در چهار چوب قوانین مقدس اسلامی و زن را سر بلند و مغرور می خواهد در تحت گرامیداشت هویت فرهنگ ملی و قومی افغان و او را عزیز می دارد به عنوان یک مادر سالم، نجیب و با حیاء ، عقیف و باوقار و همه مردم را موظف می سازد که به چنین زنی تا حدی تقدس احترام بگذارند. ولی در عین حال طالبان هیچ زنی را زندانی نمی کند، شکنجه نمی کند و اعدام نمی کند [مگر در استدیوم ورزشی کابل]. »

موشگاف دوران، که از مراسم برگزاری سال نو در زیر ساطور طالبان تذکاری نمی دهد، با سرعت عجیبی (در مدت پانزده روز اقامتش) به تمام زندان های کشور سر می زند؛ اما محابس را خالی می یابد و « فقط در زندان کابل چند نفر معدود کلاً از سارقین و رهنان و قاتلین نگهداری می

برادران دیگر (طالبان) ره به جانی نمی برد به خصوص که بدیل دلخواه دیگری نیز وجود ندارد، پس ما بیطرف ها باید در جبهه سیاسی تلاش نمائیم تا طالبان و جهان متوجه روشهای عقبگرایانه آنان (طالبان) شوند و کوشش شود که زمینه یک حکومت قانونی و فراگیر در افغانستان که دموکراسی و... در پرتو جوهر حقیقی اسلام از جمله هدف های اساسی آن باشد، فراهم گردد.

از منظر «منتقد»، «سرزمینی که مردانی چون میرویس نیکه و احمدشاه بابا را در خودپرورانیده، به یقین توانمندی آن را خواهد یافت که مشکل فعلی خلای رهبری ملی را در کشور حل نماید».

«منتقد» به مصداق مثل معروف (چیزی که دو شد سه هم می شود) جمله فوق را در طبق اخلاص گذاشته به طالبان پیشکش کرده است.

ساده اندیش ترین راکت به دوش جهادی و یا ساطور به دست طالبی، از جمله فوق چنین استنباط می کند که از نظر آقای عنایت شریف، ربانی، مسعود، حکمتیار، سیاف، محقق، مزاری، محسنی، خلیلی، مولوی خالص، نبی محمدی، مجددی، حاجی "گلم جمع"، قانونی، قسیم فهیم، معلم عطا، ملا عمر و امثال شان اجنت، جنایتکار، غارتگر، وطن فروش و جاسوس (ISI, CIA, GRU, KGB, "واواک" ایران، و استخبارات عرب سعودی و...) نبوده؛ بلکه مردانی هستند؛ مثل میرویس نیکه و احمد خان ابدالی که می توانند از میان شان یکتن را به "رهبری ملی" انتخاب کنند، و بدینگونه "خلای رهبری ملی را در کشور حل نمایند"(!؟)

با آن که آقای عنایت شریف در «نقدش» از طالبان، فقط و فقط نقد شفاهی دیگران (آنهم با کاربرد کلماتی؛ چون «برخی ها»، «بعضی ها»، «کسانی»، و «خانمی که انگشت دست او به جرم دیده شدن رنگ ناخن بیرحمانه قطع شده است») را آورده، و خود چنین روش ها را با نرمش و نوازش، «عقبگرایانه» وانمود ساخته است؛ با آن که «پرتو جوهر حقیقی اسلام» را بر مقوله با محتوای علماً شکل گرفته اش، یعنی دموکراسی

۳- «نقد» آقای عنایت شریف کی ها را برآشفت؟

حال بنگریم «نقد» آقای عنایت شریف از عملکرد طالبان، که زیر عنوان «امنیت، ولی چگونه و به کدام قیمت؟» در شماره ۷ «زرنگار» مؤرخ ۱۲ می ۱۹۹۷ چاپ تورنتو منتشر شده، چه عکس العملی را در پی داشته است:

«بسیاری از هموطنان ما شاید هم به دلایل قابل بحث از درک مسایل سیاسی طفره می روند...و با یک دید خیر خواهانه و صلح آمیز پیشنهاد می نمایند که بحث های سیاسی به جای نمی رسند و از آن باید پرهیز کرد. اما راه معقول...این نیست... راه حل منطقی در آن است... بپذیریم که بیطرفی به معنی حق گوئی است... نگارنده با اتکاء به این گفته می خواهد که در این نوشته اساسی ترین سؤال امروز را که داغ ترین مبحث سیاسی شرایط کنونی کشور است، مطرح نماید: آیا چگونه موفقی در برابر طالبان باید اتخاذ کرد»

«منتقد» در پایان به اصطلاح نقدش «اساسی ترین سؤال» را بدین سان پاسخ می دهد:

«...پس از اینهمه جنگ و خونریزی و تباهی و برادر کشی فعالیت مسلحانه علیه طالبان به خصوص در حالی که بدیل دلخواه دیگری نیز وجود ندارد، ره به جانی نمی برد. ولی فعالیت سیاسی برای متوجه ساختن طالبان و جهان به روشهای عقبگرایانه آنان و کوشش برای فراهم سازی زمینه یک حکومت قانونی و فراگیر در افغانستان که دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور در شرایط قرن بیست و یکم و در پرتو جوهر حقیقی اسلام از اهداف اساسی آن باشد وظیفه هر کدام ماست.»

از دید «منتقد»، تمامی داره (دهاره) های مسلح، که زنجیر قلاده شان به دست پاکستان، جمهوری اسلامی ایران عربستان، امپریالیزم امریکا و روس است، برادران همدیگراند. و فعالیت مسلحانه بخشی از برادران علیه

۴- آقای شفیق وجدان با ساطور زنگار گرفته

«هفت بنای طالبی» اش منتقدان را تهدید می نماید:

در شماره های ۸ و ۱۱ ماه جون ۱۹۹۷ «زنگار» آقای وجدان هوشدار و دستورالعملی را در رابطه با طالبان چنین به دست نشر سپرده است:

«... کسانی که طالبان را به حیث اکثریت و وسعت قلمرو آنها را به حیث قلمرو عمده قبول نموده حاضر به همکاری با آنها شده اند، حق دارند روی این تعهد بر اعمال زشت آنها (و در جای دیگر در مورد زشتی ها می نویسند: «فکر می کنم زشتی ها گاهی تابع زمان و گاهی تابع شرایط تعلیمی و اقتصادی می باشد و زمانی هم به خاطر اولویت ها از آن چشم پوشی شده می تواند) انگشت گذارند، ولی آنانی که چنین نیستند و یا با مخالفان آنان همکاری و سر شورانی دارند، دیگر آنها می توانند از این موقف خود هر چه خواسته باشند، بگویند. کسانی در مورد ریش، قطع دست، سنگسار، قصاص و حدود و حجاب با ارتباط طالبان صحبت می نمایند و ماهیت عقیدتی و احساسات اسلامی آنان را، به حیث چیز فهم علوم دینی، درک نمی کنند و فرق دین اسلام و مسیحیت را در راه حل مسایل دنیوی نمی دانند، حق ندارند با چنین سطحی نگری در امور تخصصی بحث نمایند.»

آقای وجدان باز هم موضوع انتقاد را به شیوه اعضای «حزب دموکراتیک خلق» - که نمی خواستند غیر از اعضای آن حزب، دیگران از طرحها و عملکرد هایشان انتقاد کنند - در شماره بعدی زنگار (شماره ۱۱) به اصطلاح بسط داده می نویسد:

«در قسمت انتقاد، باید عرض کنم که انتقاد به امید اصلاح امور، در صورتی خوش آیند است که نظام و دستگاه طرف انتقاد، منحیث کل، قبلاً طرف قبول انتقاد کننده باشد و آن نظام و دستگاه، امکانات اصلاح آن را در دسترس داشته باشد و تغییر دستگاه و نظام در صورت عدم مبادرت به

تابانده و از حکومت فراگیر که تمام داره های مزدور را احتواء کند فرا نرفته؛ با آن که ارتباط چاکر منشانه طالبان را با CIA و ISI برملا ساخته واز بسیج مردم غیور و آزادیخواه افغانستان علیه اجیران طالبی و سایر مزدوران روسی، ایرانی و عرب سعودی ذکری به میان نیاورده؛ با آن که به دوره های ماقبل کودتای ننگین هفت ثور تماس گرفته؛ اما از حکومت تره کی - امین «خلقی» زیر نظارت KGB و فعالیت نظامی و سیاسی (کنونی) آنان و نسل نو مدرسه ISI دیده ایشان در میان طالبان (که «منتقد» نمی تواند از آن مستحضر نباشد) حرفی به میان نیاورده؛ با آن که موصوف عامدانه شخصیت ملی و جهان شناخت افغانستان، یعنی شاه امان الله را از قلم انداخته، با آن که به خاطر دلخوشی ملا عمر از میرویس نیکه و احمد شاه بابا و سر زمین ایشان به تمجید و تحسین بر خاسته؛ ولی مدافع چیز نویس دیگر طالبان یعنی آقای محمد شفیق وجدان اینهمه مماشات و مدارای «منتقد» را «صف آرائی در برابر طالبان» و «و بدون شک دشمنی با جامعه یکپارچه افغان» پنداشته و حکم تاریخی را متوجه مسببین اصلی این صف آرائی نموده است.

ژورنالیست مسن یعنی آقای وجدان به درستی می داند که به اصطلاح «نقد» آقای عنایت شریف [که چند ماه بعد از انتشار "نقد"ش غرض همکاری با "رادیوی آزادی" و رادیوهای امپریالیستی از کانادا به اروپا تشریف بردند. و تا هم اکنون - سپتمبر ۲۰۰۶ - در آنجا تشریف دارند و به نفع امپریالیزم امریکا گویندگی می کنند تا ارادت شان را که زمانی به "اتحاد شوروی بزرگ" داشتند آن را نو سازی نموده به امپریالیزم جنایتکار امریکا تقدیم دارند] پرده برانداز راز طالبان نمی باشد؛ مگر آقای وجدان چنین «نقدی» را بهانه قرار داده، هوشدار و اخطارش را متوجه آن سازمانها و نشراتی کرده که هر کدام از موضع سیاسی خودشان - به شکل رادیکال و ریشه ئی هویت اصلی طالبان را اشکار ساخته و می سازند.

۷- خارج از دستورالعمل فوق، انتقاد از طالبان، اهانت به آنها بوده، دشمنی با جامعهٔ یکپارچهٔ افغان می باشد که کیفرش صف آرائی چیز نویسان طالبی علیه منتقدان و سپردن ایشان به حکم تاریخ خواهد بود. دستور نویس طالبی لمیده در کانادا به هذیان گوئی تاریخی اش ادامه داده اضافه می نماید:

« اگر کسی مرا با ارائهٔ این مطلب به طالبان پیوند می دهد گور و گردنش من هیچ یک از طالبان را نمی شناسم و نه تعهدی در این گوشهٔ دنیا به آنها دارم. ولی به خود حق می دهم که از دین اسلام به حیث یک مسلمان واز مصالح ملی به حیث یک افغان و از وحدت ملی به حیث یک چیز فهم در هر کجا که باشم دفاع نمایم و آنانی را که در صدد تجزیهٔ کشوراند بادلایل افشاء سازم و هر کی قدمی در راه ختم جنگ و جمع آوری اسلحه و یک پارچه کردن افغانستان عزیز بردارد، اورا تأیید نمایم و تا امروز بدون هراس این کار را کرده ام، ولی نه به کسی دشنام داده ام و نه کسی را توهین کرده ام...»، « آن سه هموطن محترم و سایر نویسندگان، آنچه در بارهٔ طالبان می گویند و گفته اند و اهانت کرده اند و تحقیر»، « شاید تکرار چنین اهانت ها قشر چیز فهم پشتون را نیز به صف آرائی بکشاند. چنانچه علایم آن در بعضی جراید بیرون مرزی نمایان شده است و کسانی به طرفداری طالبان آغاز کرده اند که قبلاً در صف مخالفان آنان قرار داشتند و این صف آرائی بدون شک، دشمنی با جامعهٔ یک پارچه افغان است و تاریخ مسببین اصلی این صف آرائی را محکوم و زیر سؤال خواهد برد »

آقای وجدان به خود حق می دهد که از «اسلام»، «مصالح ملی»، «وحدت ملی» (بخوان اسلام اسلام آباد، عرب سعودی، مصالح امپریالیزم امریکا و شرکاء و وحدت کمپنی های یونوکال- دلتا، که دیپلمات های کهنه پیخ و اعضای متقاعد و باز نشستهٔ سازمان سیا را منحیث مستشار استخدام کرده اند، تا در کابل و واشنگتن کار کنند) دفاع نماید؛ مگر از منتقدان

اصلاح آن به شکل اعمال زور و سلب اعتماد میسر کرد. لذا، اگر نظام و دستگاه منحیث کل، از اساس، قبلاً، قابل قبول انتقاد کننده نباشد و برآن خط بطلان کشیده باشد، آنگاه انتقاد به امید اصلاح، امریست بیهوده. چه در این صورت انتقاد نویسنده شکل افشاءگری و پروپاگند دارد که به قصد بر انداختن نظام صورت می گیرد.»

مفهوم زبان به اصطلاح ژورنالستیک آقای وجدان، که حتی مانند «رفیق» داکتر قادری زحمت مسافرت دو هفته ای به افغانستان « غرض جمع آوری معلومات»، را به خود نداده؛ چنین است: ای منتقدان! هر آئینه بدانید و آگاه باشید که احساسات مذهبی و ماهیت عقیدتی برداران طالبی مارا درک نمی توانید، نباید در امور تخصصی شان با چنین سطحی نگری بحث کنید. در صورتی اجازهٔ بحث و انتقاد دارید که به دساتیری که در متن دو مضمونم در دو شمارهٔ «زرنگار» چاپ تورنتو گنجانیده شده گردن نهید:

- ۱- طالبان را در مقایسه با مخالفان به حیث اکثریت بشناسید.
- ۲- به عمد بودن وسعت قلمرو طالبان باور داشته باشید.
- ۳- ماهیت اسلام طالبان را _ آنطوری که ما چیز نویسان خلقی طالبی شده تفسیر و تعبیر می نمائیم_ درک نمائید و بر آن صحه بگذارید.
- ۴- در تمامی عملکرد های آنان سهمیم و شریک گردید. یعنی ثواب جنبش عضویت طالبان را کمائی کنید (در چنین صورتی، نه تنها مسألهٔ تخصص در امور دینی؛ بل نداشتن سواد و حتی افغان نبودن نیز منتفی می گردد).
- ۵- صرفاً بر اعمال زشت آنان انگشت انتقاد بگذارید، هر گاه از زشتی های آنان بگذرید بهتر خواهد شد، چون که به خاطر اولویت ها «موقتاً چشم پوشی» اجر و فضیلت آخروی دارد.
- ۶- انتقاد باید غرض تعمیر طالبان صورت گیرد، نه تخریب آنان.

۱۹۹۷ «نیوزویک» که در یک گزارش اختصاصی و بی سابقه خود طالبان را افشاء ساخته، چیزی در میان نمی گذارد؟
«نیوزویک» بر ملا می سازد:

«... گرچه رشته های مستقیمی میان طالبان و سرویس جاسوسی امریکا دریافت نگردیده است (این جمله می رساند که رابطه غیر مستقیم میان دو طرف وجود دارد)؛ اما این گروه از پشتیبانی کامل دو دوست عمده امریکا در منطقه، یعنی اسلام آباد و ریاض بر خوردار است»؛ «ریشه طالبان به سالهای هشتاد بر می گردد. بسیاری از متعصبان مذهبی که از مدرسه های دینی سنتی روستا ها نام نویسی کرده بودند برای تربیت نظامی توسط «امام» افسر عملیات ویژه پاکستانی استخدام گردیدند.

«امام» یک افسر استخباراتی سابقه دار پاکستانی است که در هنر تسلیحات، سازماندهی، نفوذ کردن و تبلیغات عقیدتی توسط متخصصان «گرین پرت» در «فورت برگ» واقع کارولینای شمالی آموزش دیده است. نام وی سلطان امیر است و ستایشگرانش او را «امام» می خوانند. او این لقب را پانزده سال پیش هنگامی که در پست مرزی مجاهدین جوان افغان را علیه اشغالگران شوروی آموزش می داد کمائی کرده است. این درست موقعی است که هنوز پول هنگفت سیا بدانجا سرازیر نشده بود. بعضی از پیروانش وی را تقریباً به شکل مذهبی تکریم می کنند و این موجب مباهات وی می گردد. بعضی از رزمندگان وی هسته طالبان، یعنی نیروئی را به وجود آورده اند که سه سال قبل از گمنامی به قدرت رسیدند و امروز بخشهای بزرگ افغانستان را کنترل می کنند.

عرفان صدیق نویسنده پاکستانی که «امام» را خوب می شناسد می گوید:

«هر رهبر طالب به صورت شخصی «امام» را می شناسد، توگوئی وی مشاور فنی آنها می باشد»، «... پاکستان که تشنه اعمال نفوذ زیاد بر افغانستان بی قانون بود یک چینل کمکی به این جنبش ناآزموده باز نمود.

رادیکال حق دفاع از مصالح ملی، وحدت ملی، و کلیه ارزشهای فرهنگی، که توسط سوسیال امپریالیزم روس، امریکا، پاکستان، عرب سعودی و ایران لگد مال شده است را با اصدار دستورالعمل دیکته شده از جانب ISI و CIA، سلب می نماید و با پر روئی توأم با تهدید، هوشدار می دهد که کسی وی را با طالبان ارتباط ندهد، در غیر آن، در این دنیا؛ اگر توسط آدمکشان خلقی طالبی شده محکمه صحرائی نشد، در دنیای دیگر به آتش دوزخ کباب شده و دود از جگر شان می برآید... .

«ختم جنگ و جمع آوری اسلحه و یک پارچه کردن افغانستان» یعنی از ثبات و استقرار، نظم و نسق، صلح و آرامشی که شرکت های نفت و گاز امریکائی در اشتیاق آن می سوزند و حاضران در ازاء آن، با مصارف و هزینه میلیارد ها دالر، میلیون ها هموطن ما را به خاک و خون بکشند (چنانچه تا همین اکنون به خاک و خون کشیده اند)، تا ثبات، نظم و امنیتی که مردم عذاب کش شده ای ما خواهان آنند، ماهیتاً تفاوتی وجود دارد. به سان وجدان عاقل و صدیق و وجدان جاهل و جاعل.

وجدان عاقل و راستین به صراحت و قاطعیت حکم می کند که امپریالیزم جنگ افروز و اشغالگر و استعمار کهنه پیخ انگریز هسته طالبان را از دیر باز در زهدان چرکین و بسیار متعفن اسپ زین کرده ای شان، یعنی پاکستان پرورانید، تا اگر پرورش یافتگان قبلی (داره گلبدین و شرکاء) از کار باز ماندند، اینان به کار آیند.

آقای وجدان که به «امنیت طالبی» با چنگ و دندان چسپیده با تبختر ملا گونه «امنیت» را از زبان خبرنگار «گاردین» نقل قول می نماید («همین لحظه که من این سطور رامی نویسم مضمون تازه خبرنگار «گاردین» و چشمدید او پیش چشمم قرار دارد. او فقط از اشتباه طالبان در گرد آوری اسلحه سخن می گوید و صحنه های خونین جنگ. نه در آن از چور و چپاول حرفی است و نه تجاوز و غیره. ») چرا از شماره ۱۳ اکتوبر

هرگاه مقیاس استدلال «ماجوجی» آقای وجدان عقبگرا را درپسینه تاریخ بشر وسعت بخشیم خواهیم دید، کسانی که از مواضع ظالمان توانمند، همانند، چنگیز خان، هلاکو، آتیل، هیتلر و امثال شان در مقاطع مختلف تاریخ بشری پشتیبانی و حمایت نمودند چه چیزی، جز رسوائی، ننگ و نفرین ابدی نصیب آنان شده، که آقای وجدان در پی به چنگ آوردنش اینطور به لاطانات نویسی بیمارگونه پرداخته است (وای به روزی که آقای وجدان، مسؤول وزارت عدلیه طالبان وحشی و بی وجدان گردد).

انشای طرزالعمل تتوکراتیک و کلمات تهدید آمیز و تفرقه بر انگیز، به ضد منتقدان رادیکال طالبان در واقع امر، نقض آشکار و بی پروای آزادی مطبوعات و قلم بوده، و اهانتی است به میهن گرامی و مردم شریف، دلیر و استعمار شکن افغانستان و کلیه ارزشهای والای انسانی.

۵- رفیع مؤذن رئیس پولیس طالبان «راوا» را تهدید نمود:

نخستین باری نیست که چنین تهدیدی از جانب مدافع طالب (آقای وجدان) صورت می گیرد؛ ملا رفیع الله مؤذن _ که قرار مسموم با «اکسا» و «کام» خلقی ها روابطی داشت _ منحیث رئیس پولیس مذهبی طالبان پس از اشغال کابل، اولین نهادی را که مورد تهدید قرار داد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود. در همین رابطه «پیام زن» شماره ۴۶ اسد ۱۳۷۶- اگست ۱۹۹۷ ارگان نشراتی این سازمان تحت عنوان: «ملا رفیع مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن های کوچگیت نمی توانی بترسانی» نوشته ای دارد که بخشهای از آن در ذیل غرض آگاهی بیشتر خواننده درج می گردد:

«خیلی پیش از شما، برادران جهادی متجاوز به خواهران و مادران تان، ما را محکوم به مرگ دانسته و در ابتذال نامه های «فتح»، «هفته نامه کابل»، «میثاق خون»، «شهادت»، «اتحاد اسلامی»، «انیس»، «دانشجویان

برای تقویت بیشتر آنها ده ها نفر رانندگان مجرب تانک و پیلوتان و دو نفر مستشار نظامی فرستاد. یکی از این مستشاران که زیر پوشش دیپلماتیک در شهر غربی هرات به کار آغاز کرد، همین «امیر» است... پاکستان خطوط کمکی اش را بسیار مخفی نگه میداشت. «ریاض بزرگترین منبع مالی طالبان و شهزاده ترکی بن فیصل خداوندگار مالی آنها گردید. رئیس استخباراتی سعودی منظمأ در ریاض با زعمای طالب دیدار می نمود»؛ «شرکت امریکائی یونوکال مصمم است تا پایپ لاین را به ارزش ۴۵۰۰ میلیارد (۴۵۰۰ میلیون دالر) که نفت و گاز طبیعی را از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان انتقال می دهد، اعمار نماید، (شرکت نامبرده) هفته گذشته برنامه ای را برای آموزش افغانها در کار ساختمانی اعلام نمود. کمپانی ارجنتائینی بریداس با یونوکال برای کنترل این پروژه رقابت می کند... هر دو شرکت دیپلمات های سابقه امریکائی را استخدام نموده اند تا منحیث «مستشاران» شان در کابل و واشنگتن کار نمایند. چنین به نظر می رسد که احتمالاً سیاست امریکا در افغانستان به طور قابل ملاحظه ای توسط الزامات سیاست پایپ لاین تعیین گردد»

(ترجمه گزارش فوق توسط ماهنامه شماره ۳۳ «شورای دموکراسی برای افغانستان» _ که هم اکنون تعدادی از نخبگانش در دولت دست نشانده امپریالیزم امریکابه سمت وزیر و... مقرر شده اند _ صورت گرفته است).

وجدان معرکه گیر در اخیر نوشته اش «مدبرانه» توصیه اش را چنین بیان می دارد:

«در اخیر پیشنهاد من است که اگر قشر چیز فهم افغان اطراف جنگ را در مجموع خشن و ظالم فکر کنند، دیگر بهتر است که ظالم توانمند را پشتیبانی نمایند که بتوانند دیگران را مغلوب نماید زیرا در این صورت، در حالت عادی بایک ظالم دست و پنجه نرم کردن آسان است نسبت مبارزه با چندین مستبد تا دندان مسلح».

کام نخواهد گذاشت. پس آنی که باید از فردا به خود بلرزد شمائید ، نه ما، بچه ترسانکهایت را در جیبت بگذار ملا رفیع الله خان مؤذن!».

۶- فحاشی و بیحرمتی خانم عالیبه راوی اکبر توسط «افغانی تولنه» ئی های طالب نما:

تعدادی از خلق هائی که با مسلمان نمائی در داخل نهاد « افغان تولنه » در شهر نیویارک نفوذ و تجمع کرده اند، در محفلی که به مناسبت تجاوز روس به کشور ، در شهر نیویارک دایر شده بود ، خانمی را در اثنای سخنرانی با فحاشی و بیحرمتی از ستیژ پائین کردند که شرح مختصر آن در یکی از نشرات تورنتو(پگاه، شماره ۲۶ ثور- جوزای ۱۳۷۶ - می ۱۹۹۷) چنین منعکس شده است:

« در محفلی که به مناسبت حادثه ۲۷ ماه دسمبر ۹۷ یا روز تجاوز نظامی لشکر روس به کشور ما در شهر نیویارک دایر شده بود ، من به اساس دعوتنامه رسمی و به اثر تقاضای وجدان خویش غرض اشتراک و سخنرانی در محفل مذکور ، از واشنگتن به نیویارک مسافرت کردم . باید علاوه کنم که این محفل، از طرف چند نفری که خود را «افغانی تولنه» می نامند، دایر شده بود. من، اصلاً باین احساس و گمان که از یکطرف در کشور دموکراسی غربی به سر می برم که در آن هرکس می تواند و حق دارد آزادانه اظهار عقیده و نظر نماید واز طرف دیگر، آقایانی که اقدام به تدویر چنین محفلی کرده اند ، شاید اینقدر تربیت ، حوصله مندی و نزاکت های اخلاقی و سیاسی را داشته باشند که اگر من به حیث یک زن تنهای افغان در همچو محفلی اشتراک نموده و در رابطه بادر و داغ زنان وطن ومداخلات بیگانگان در کشور عزیزم اظهاراتی بنمایم دست به هتاک و دشنام گوئی و حرکات خلاف مردانگی و افغانیت نزنند، در آن محفل اشتراک کردم ، اما بسیار زود دریافتم که اشتباه کرده ام ، وقتی نوبت

مسلمان» ... هرچه در چنته فحاشی های رذیلانه خود داشتند نثار ما کردند. شما طالبان پرعقده هم خیلی پیش از این از زمانی که بهترین شیوه اظهار «غیرت» تان را در محروم ساختن مطلق و وحشیانه زنان ما از مکتب و دفتر و بازار و داکتر و حتی حمام دیدید و زنان بی پناه و نجیب ما را در ملا عام شلاق کاری نمودید در واقع برای ما ضد انسانی ترین حکم مرگ را صادر کرده بودید و ما به نوبه خود از همان ابتداء با سوزشی تا مغز استخوان حس کردیم که در افغانستان جای محشر سیاه کرگسان جهادی را تفتیش عقاید مخوف قرون وسطائی بی لجام و ماورای ارتجاعی طالبان مملو از هزار و یک عقده حقارت و خود کم بینی خواهد گرفت و بناءً از همان ابتداء دچار کوچکترین توهم نشده، شما را از هر جهت برادران سکه جانین جهادی خوانده و وظیفه افشای کامل و مبارزه پیگیر علیه تان را در برابر خود نهادیم. ما را نمی توانید بترسانید، زیرا ما نه آن شاعر کنیزک خادی- جهادی شده ایم، نه آن «فرهیخته» گریخته و « شورشگر کوهستان سوخته» نه آن «استاد» لچک «منور» شده که با دیدن «امیرالمؤمنین» ات با فرومایگی عریانتری به دفاع از شما می پردازد، و نه مثل آن دیگر روشنفکران و «فرهنگیان» تسلیم طلبی هستیم که بعد از خاتمه نوکری به پرچم و خلق خود را به جنایت پیشگان جهادی فروختند و اکنون هم با بیشرافتی خاصی برای خدمت به شما پوزک می زنند. شما آقای ملا رفیع الله مؤذن و برادران ولو از این بیشتر زیر دالر و توپ و تانک گور شوید هرگز قادر نخواهید بود چرخ به پیش رونده تاریخ را به سوی شکستن کامل زنجیر متوقف سازید. همانطوری که ستاره اقبال بنیادگرایان خاین جهادی در ظرف کمتر از چهار سال به بهای جاری ساختن دریائی از خون و اشک، افول کرد، ماشین دیکتاتوری فاشیستی مذهبی و ملی و زور گوئی و تحقیر و توهین شما- ولو آن را ریاکارانه تر و عوامفریبانه تر از پیش در هفت لای اسلام و شریعت بیچانید- نیز به زودی در اثر قیام سراسری ملت شکست خورده ؛ اما تسلیم نشده ما، خرد و متلاشی خواهد شد. ملت ما شما را شیر

به « د افغانستان تلویزیون » تسمیه نموده و از آن طریق به تطهیر طالبان و موعظه مهمله آنان اشتغال دارند ، وی ناشر نشریه مذکور را از طریق تیلیفون مخاطب قرار داده است؛ که بخشی از گفته های وی را ، که در شماره فوق آن نشریه درج گردیده است؛ عیناً در اینجا با هم می خوانیم :

« ... (داکتر عبدالحی نیازی) که دارای دم و دستگاه سمعی و بصری تبلیغاتی نیز در آن شهر (نیویارک) می باشد ... فرمودند: " وقتی شما طالبان را در هر شماره تان می کوبید، در واقع، همیشه پشتونها را می کوبید، در حالی که پشتونها اکثریت بوده و مؤسس افغانستان اند. شما متعلق به اقلیت های افغانستان هستید و سلطه اکثریت پشتون را دیده نمی توانید و ... " ؛ " ... در افغانستان هیچ وقت از اقلیت های دیگر به جز سلطان محمود بچه سبکتگین حاکم نبوده همه به شمول وی خاین بوه اند ، اقلیت ها در افغانستان از بیرون آمده اند، آنها نباید ادعائی داشته باشند و... شما چرا احمد شاه مسعود و رشید دوستم را نمی کوبید که یکی آن جاسوس روسهاست و دیگرش قاتل پشتونها ؟ »

آنثوریسین این نهاد به اصطلاح " سمعی - بصری " از درک شخصیت اصلی " احمد شاه مسعود بهتر از ناپلیون " به مثابه عضو استخبارات وزارت دفاع شوروی (G R U) عاجز می باشد ، آیا در ذهن فراموش کارش حین نوشتن در مورد رشید دوستم (دوستم جلا د و " جاسوس روس ") این امر تداعی شده که چه تعداد از رهبران حزب منسوبه اش؛ مثل جنرال تنی، جنرال علومی؛ جنرال گلاب زوی و سایر رهبران وطن فروش شان _ که از ترس " شمشیر دموکلس " (" محکمه جنایتکاران و.. " ساخته شده توسط امریکا) با دست و زبان به تطهیر زنجیر خون آلود تانک های ارتش اشغالگر امپریالیزم امریکا مشغولند _ از جمله سر سپرده های K G B و سایر شبکه های جاسوسی روس بوده و می باشند؟؟] .

خلقی ها که پس از کودتای ننگین هفت ثور، جمله « قبل از انقلاب » ، « یا بعد از انقلاب » را ابداع کردند، و آن را یگانه شاخص برای تعیین وقت

سخنرانی من رسید، همین که گفتم حقوق زنان در وطنم پامال و جنگ امروز در افغانستان، نتیجه اغراض کشور های خارجی و من جمله پاکستان است ، دایر کنندگان محفل که معلوم شد طرفدار پاکستان بوده و مقصود دیگری از این حرکات دارند ، سخت ناراحت شده شروع به فحاشی نمودند و به صورت بسیار بیشرمانه، من را از سٹیژ پائین کردند. در این فحاشی و بیحرمتی علیه این جانب ، شخصی بنام «غفران» مشهور به «پاچا» نقش فعال داشت «

خانم اکبری از هموطنان تقاضا کرده که فریب این عناصر مردم فریب را نخورند و در محافل شان اشتراک نمایند.

ای کاش خانم اکبری می دانست که اینان («افغانی تولنه») ئی ها، همان خلقی هائی طالبی شده اند که طرحهای CIA را در همچون محافلی ترویج و تبلیغ می نمایند.

چیز نویسان و بلند گوین طالبی لانه کرده در غرب، اکثرأ خلقی _ شماری هم پرچمی _ بوده و تعدادی از آنان در خدمت نهاد های اطلاعات کشور هائی که در آن اقامت دارند قرار گرفته اند ، همچنان قلم به دستانی که در رابطه با برخی از سر باند های جهادی و جنگ سالاران _ بنا بر ملحوظاتی _ بر خورد قاطع و شفاف ندارند و به اتکای همین پشتوانه استخباراتی از یکسو، و داشتن ذهنیت معتاد به تئوری توطئه، دسیسه، شانناژ، اختطاف و ترور از سوی دیگر، به تهدید و تخویف نویسندگان، ژورنالیستان و ناشرین واقعیت نگر؛ صادق و شجاع که طور مستدام جریانات و رخداد های کشور در خون و آتش فرو برده شده خود را دقیقاً زیر نظر داشته، بدون هراس و واهمه و با تمامی وسایل ممکنه ای که در اختیار دارند مردم را از دومین فاجعه، یعنی تهاجم و تجاوز احیران عربی و پاکستانی زیر پوشش طالبان آگاه می نمایند ؛ می پردازند . مثلاً یک تن از اینان که خلقی معلوم الحالی است بنام عبدالحی نیازی ، که با تنی چند از هموندان به اصطلاح ایدئولوژیکش یکی از چینل های تلویزیون نیویارک را

اکثریت های خود». شاید که طالب دیگر با کشیدن دست به ریشش، گوینده را متوجه ساخته باشد که «راز مگوی» سازمان ISI در مورد تجزیه افغانستان را نباید بر ملا کرد. طوری که در نشریه «آینده افغان» آمده، بعداً دیپلماتک خلقی زیر پوشش طالب از ابراز چنین مطلبی از حضار مجلس معذرت خواست (چهار زانو نشست).

۷- تحریف و تطهیر طالبان توسط حقوقدان

کشور آقای داکتر عثمان روستار تره کی:

آقای داکتر عثمان روستار تره کی در نشریه «مجاهد ولس» شماره ۲۳۵ حمل ۱۳۷۶ مقاله ای دارد تحت عنوان «مطبوعات غرب و حوادث افغانستان» که پرداختن به تمام خطوط اساسی آن در این یادداشت نمی‌کنند؛ مگر نمی‌توان یکی دو مورد آن را تحت ارزیابی قرار نداد. آقای روستار تره کی بعد از آن که از توطئه سکوت مطلق (!) مطبوعات غرب در قبال ائتلاف احمد شاه مسعود [این عضو استخبارات وزارت دفاع شوروی] با پرچمی ها، و تقرر پرچمی ها در پست های نظامی، زبان قلمش را به ناله آورده می‌نویسد:

«...این در حالیست که دستگاه مفتن تبلیغاتی کشور های غربی از سر و صدای ائتلاف حکمتیار با خلقی ها و با رخنه عناصر خلقی در صفوف طالبان گوش فلک را کر ساخته اند، بی آن که در مورد اخیرالذکر اسنادی ارائه کرده باشند.» (تکیه توخی)

موثق ترین و مهمترین اسناد و مدارک در مورد باند های جنایت پیشه، اجیر و میهن فروش جهادی، طالبی، ملیشه ئی، همین قسم خلق و پرچم و خاد را می‌توان در نشریه معتبر «پیام زن»، نشریه «شعله جاوید» و برخی نشرات مبارز، حتی نشرات امریکا پسند؛ مثل «آینده افغان» مشاهده کرد.

و زمان رویداد های سیاسی و حوادث نظامی و...، چه در داخل و چه خارج از کشور، حتی مناسبات و روابط شخصی افراد، قرار داده بودند. طوری که اگر یکی از رفقاء هنگام گپ و گفت رفیقانه، تاریخ حادثه و یا قصه ای خودشان را تذکر نمی‌دادند، رفیق مخاطب با لحن پر محبت؛ اما آمیخته با سرزنش صحبت «همرمزم»ش را قطع نموده می‌پرسید: «قبیل از انقلاب یا بعد از انقلاب». این جنایت کاران قسی القلب، هم اکنون به واژگان «اکثریت» و «اقلیت» بی‌خردانه چسبیده هر دو واژه را محک و معیار سنجش و تعیین حقوق سیاسی و اجتماعی ملیت های باهم برادر و برابر افغانستان ساخته، و از تکرار طوطی وار آن لذت می‌برند. همچنان از همین بعد نیز سود جسته خود را در وجود اکثریت ملیت پشتون و پشتون ها را در داربست کارتونیک جنبش طالبان توجیه سیاسی و حقوقی می‌نمایند؛ ولی اقلیت های ملی را که در طول تاریخ کشور همانند پشتون ها در تولید نعمات مادی و ارزشهای فرهنگی سهم گرفته و از تمامیت ارضی و استقلال میهن، نوامیس و غرور ملی، در برابر هر متجاوز به پا خاسته و دلیرانه به نبرد بی‌امان پرداخته اند؛ فاقد اهلیت حقوقی و سیاسی و... شمرده و با بی‌خردی یک اجنت رسوا حکم اخراج و کوچیدن شان را اصدار می‌فرمایند.

کاملاً ضرورت است در همین رابطه توجه خواننده را به گپ های جاهلانۀ سفیرک طالبی در نیویارک که نشریه امریکا پسند («آینده افغان» شماره ۸ مؤرخ ثور - جوزای سال ۱۳۷۶ - می ۱۹۹۷) آن را به دست نشر سپرده، جلب می‌نمایم:

«...موضوع اکثریت و اقلیت باید حل شود یعنی که اکثریت تاجیک ها در تاجیکستان اند، اکثریت ازبک ها در ازبکستان اند و اکثریت ترکمن ها در ترکمنستان اند...».

معلوم نشد که وی چرا جمله اش یعنی معادله داده شده ISI را ناتمام گذاشت و نگفت که «اقلیت ها باید از کشور بکاوچند و بروند به طرف

های سابق (خلقی و پرچمی) که فعلاً در استخدام طالبان اند [و هم اکنون مستقیماً در خدمت بادر جدید شان یعنی امپریالیزم جنایتکار و اشغالگر امریکا قرار گرفته اند که حضور دو جنایتکار و اجنت KGB از هر دو جناح خلق و پرچم، یعنی جنرال علومی و جنرال گلاب زوی را می توان به مثابه مشت نمونه خروار نشانی کرد] مورد استفاده قرار می گیرند. این پیلوت ها که توسط اشغالگران روسی حامی دولت پوشالی آموزش دیده اند از بهترین پیلوت های منطقه محسوب می شوند...» (فرانترپست ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵).

هكذا رشید از کابل در زیر عنوان «مرحله تکاملی چاکری خلقي ها» مطلبی را تهیه و به شماره ۴۵ مؤرخ حوت ۱۳۷۵ «پیام زن» ارسال داشته که مجله مذکور آن را در صفحه ۶ خود به چاپ رسانده است:

«بعد از سقوط دولت نجیب، میهن فروشان خلقي با ماهیت نوکر منشی خویش بی درنگ خود را به پای ISI و از طریق آن به CIA انداختند. هر دو دستگاه مارک طالب را بر جبین آنان حک وریش و لنگی را جاگزین نشانهای روسی آنان کردند. نمونه این خلقي های تازه ملا شده را در قوای هوایی و مدافعه هوایی طالبان می توان دید: جیلانی فعلاً منحیث قومندان قوای هوایی، سابق خلقي مربوط گروپ تنی، عبدالرحمن سر انجنیر قوای هوایی، خلقي مربوط باند تره کی، فیض محمد خلقي قومندان گارنیزویون خواجه رواش، سید عمر خلقي قومندان غند ۳۷۳ مربوط باند امین و شیر آقا سر انجنیر غند ۳۷۳ وابسته به باند امین به مزدوری مشغولند.

بعد از نصب این غلامان در پست های مهم هوایی، وقتی کسی به تبریکی شان می رفت دست خود را به دهن وی پیش می بردند تا بوسه نمایند.»

همینطور گزارش هاشم تحت عنوان «طلبة کرام متشکل از کیانند» در شماره ۴۶ مؤرخ اسد ۱۳۷۶ «پیام زن» منتشر شده است :

در ذیل نگاهی به اسناد منتشر شده «پیام زن» در قسمت رابطه خلقي ها با طالبان می اندازیم، با آن که می دانیم انتشار دوباره آن احساس و غرور ملیت پرستانه آقای روستار تره کی را (که عقیده دارد «... خداوند (ج) رسالت نجات افغانستان از بن بست فعلی را به دوش فرزندان اهل و صالح کشور که با شمشیر و قلم با اهریمن شکست خورده متجاوز می جنگد، گذاشته است.») سخت جریحه دار خواهد ساخت. (تکیه از توخی)

در صفحه ۶۳ شماره ۴۲ «پیام زن» مؤرخ حوت ۱۳۷۴، گزارش عین الدین از کابل جلب توجه می کند:

«به تاریخ ۱۳ سنبله ۱۳۷۴ فردی به نام حشمت الله که از چنگ طالبان زنده نجات یافته ولی شدیداً مورد شکنجه قرار گرفته بود، ناخن های دست و پایش را که کشیده بودند نشان داده گفت: «این یکی از اشکال معمولی شکنجه مدافعان اسلام است» وی افزود: «به این دلیل که گویا سلاح دارم توسط طالبان دستگیر و به منطقه گلنار و لایت لوگر برده شدم در جریان تحقیق و پرسش طی هفده روز توسط پرچمی ها و خلقي هائی شکنجه گردیدم که با طالبان در آزار و اذیت مردم در مانده ما همکاری اند...»

همچنان در صفحه ۶۰ شماره ۴۴ «پیام زن» مؤرخ میزان ۱۳۷۵ زیر عنوان «طالبان و پیلوت های خلقي و پرچمی شان» به نقل از خبرگزاری فرانسه در اسلام آباد مطلب ذیل درج شده است :

«اسلام آباد (خبرگزاری فرانسه) بر اساس گزارش منابع افغانی پیلوت هائی که سابقاً برای رژیم پوشالی کار می کردند در سه فروند طیاره جنگی که به روز یکشنبه کابل را بمباران نمودند حضور داشتند... در حالی که جنگجویان طالب که سال گذشته جهت سرنوینی مجاهدین افغان از مدارس پاکستان سر بر آوردند و هیچ گونه تعلیمات نظامی در زمینه جنگ هوائی ندارند مسؤولیت حملات مذکور را پذیرفتند... جت های جنگی که طالبان از نیروهای دولتی گرفته اند همه توسط افراد ملکی اغلب کمونیست

۴- دگروال ظریف پیلوت از وردک معاون سیاسی غند ۳۳۵ که فعلاً رئیس سیاسی قوای هوایی و مدافع هوایی می باشد.

۵- بهلول از غزنی منشی کمیته ولایتی غزنی در سالهای ۵۹ و ۶۰ مدیر اداری ولایت غزنی فعلاً به عنوان مسوول بخش اوپراتیفی استخبارات اجرای وظیفه نموده و در ساحه قلعه فتح الله و وزیر آباد مشغول جاسوسی برای طالبان است.

۶- شاه محمود حصین که در بورد پشتوی روزنامه حقیقت انقلاب ثور کار می کرد، با آمدن طالبان به کابل به عنوان سر مشاور این ولایت مقرر شد.»؛

« سید داوود مصباح ... از سر سپرگان شوروی سابق و طرفدار سر سخت کریم میثاق به شمار می رفت. از سال ۵۷ تا ۱۳۵۸ به حیث والی بامیان تعیین شد. در سال ۱۳۵۸ در لوگر والی مقرر گردید. به اساس اختلافات بین جناح خلق و پرچم، در سال ۱۳۶۱ پست ولایت از وی گرفته شد و در وزارت تجارت به حیث رئیس کار می کرد... در سال ۱۳۶۸ بعد از شکست کودتای مشترک گلبدین- تنی، به پاکستان آمده در حیات آباد زندگی می کرد. در سال ۱۳۷۰ در ایران رفته با خامنه ای دیدار کرد. زمانی که تنی حزب تشکیل داد، مصباح با وی همکاری نمود. در سال ۱۳۷۵ از طرف طالبان وظیفه گرفت تا با پیشکش مقداری دالر با کریم خلیلی در بامیان مذاکره نماید. بعد از این مذاکره زمانی که عازم مزار بود، در جریان راه توسط افراد محقق دستگیر و مدت سه ماه در مزار زندانی بود. ولی بعد از سه ماه به وسیله خلقی های حزب وحدت و دوستم فرار نمود. این مزدور چند جانبه فعلاً به نام «سادات گرائی» در کابل به نفع طالبان کار و مأموریت دارد.»

حال توجه خواننده کاوشگر و قایع خونبار کشور را به سند جالب دیگری از زبان اخوانی مشهور جلب می نمایم. به تاریخ ۲۵ جنوری آقای نثار احمد زوری مسوول نشریه «آینده افغان»، که در نیویارک منتشر می

« افراد طالبان متشکل از یک تعداد روحانیون فروخته شده، یعنی خلقی هائی که این بار گوش به فرمان CIA اند، افغان ملتی ها و مساواتی هائی می باشند که با حمایت امریکا و مزدوری پاکستان مردم افغانستان را به غم نشانده اند. برخی افغان ملتی ها که در زمان کار مل زندانی شدند و با یوسف واکمن یکجا از طریق تلویزیون آنوقت اعتراف و از دولت پوشالی خواهان عفو شده بودند، اینک با طالبان اند و اشغال وظیفه کرده اند. ستارپکتین (معین وزارت صحت عامه) عبدالله صافی، داکتر منیر شینواری و عبدالله لون. اینان از جمله ایدئولوگ های طالبان اند که به سادگی قادراند خود را به هر رژیم فاشیستی بفروشند.»

به گزارش حبیبه زیر عنوان «میهن فروشان خلقی در خدمت خاینان طالبی» مندرجه صفحه ۶۸، شماره ۴۸ « پیام زن» و گزارش علی فریاد از بامیان نشر شده در صفحه ۷۷، شماره ۴۸ «پیام زن» (« سید داوود مصباح خود فروخته هزار چهره»)، نیز توجه نمائیم:

« لست خلقی هائی که در رژیم پوشالی وظایفی داشتند و فعلاً در رژیم طالبان موقعیت های برجسته را احراز نموده اند:

۱- دگروال کریم معاون اول غند ۳۳۵ در شیندند در سالهای ۶۴-۱۳۷۰ از ولایت هلمند، فعلاً رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی.

۲- جگرن غنی کوهی از ارزگان معتمد روغنیت در شیندند، فعلاً رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافع هوایی.

۳- سلیمان شاه از قندهار داماد مرچ آغا قندهاری پیلوت در شیندند. در رژیم طالبان زمانی که بگرام را در دست داشتند سرپرست گارنیزین بگرام بود.

قابل یاد آور است که تعداد قابل توجهی از خلقی های مربوط بخش کریم زرغون در رژیم طالبان مقام های حساسی را صاحب شده اند. همچنان افرادی مربوط به عصمت مسلم مشهور که بعداً با گلبدین خاین پیوستند نیز در نوکری طالبان قرار گرفته اند.

الله مجددی را _ که بعد از عمری مزدوری و خدمت به سازمانهای استخباراتی انگلیس، امریکا و پاکستان و خیانت به مردم افغانستان، با پشتاره دالر، کلدار و روبل روسی، گاهی به سر زمین فراغنه و زمانی به دیار ... پناهنده می گردد.

مطلب در شماره ۸ «آینده افغان» مؤرخ ۲۰ می ۱۹۹۷ زیر عنوان «محفلی با حضور داشت جناب صبغت الله مجددی در نیویارک دایر شد که در آن چهار جانب درگیردرقضیه افغانستان اشتراک داشتند» [یعنی باند های وابسته و مزدور، طالبان، «جنبش ملی» دوستم گلم جمع، دارة وحدت و نماینده احمد شاه مسعود] را ذیلاً مرور نمائیم:

« درمورد این که طالبان از کدام کشور خارجی پشتیبانی ندارند، به گفته آقای مجاهد جناب مجددی گفت: " آقای مجاهد زور آوری نکن خود پاکستانی ها به من گفتند که آنها به طالبان کمک می کنند و همچنان خود امریکائی ها به من گفتند که به طالبان کمک می کنند مکرراً پاکستانی ها به من گفته اند که به طالبان کمک می کنند. حتی خلقی ها و صاحب منصبان آن در میان طالبان است. من قومندان های خلقی را می شناسم ما نباید حقایق را پامال و پنهان کنیم... با آن که خلقی ها در میان شان اند اما اشخاص درست نیز در میان است که باید کاملاً بیطرفانه قضاوت کرد...» نماینده طالبان با نارضایتی تمام، خواست گفته های او را در مورد خلقی ها و کمک های خارجی رد و یا مناقشه کند. جناب مجددی با ناراحتی تمام علاوه کرد که، « من به این ریش سفید دروغ نمی گویم من از تمام حقایق خبر دارم» مجاهد گفت: « جناب حضرت صاحب شما جانبداری می کنید...» « من از کسی هراس ندارم که جانبداری کنم» [مردی که خود و خانواده اش از ده ها سال قبل بدینسو یکی از عوامل عمده اعمال سیاست های استعماری انگلیس و ... در افغانستان بوده، و با زد و بند های پشت پرده به کرسی موقت ریاست جمهوری افغانستان نیز تعبیه شد، مسلماً از وجود خلقیان_ که بدون قلاده استخباراتی و اطلاعاتی

گردد، در شماره هفتم نشریه اش در مصاحبه بانمایندگان فوق العاده طالبان در نیویارک سؤالش را اینطور مطرح نمود:

« مولوی تره خیل [خوانی مشهور] در یک مصاحبه تیلیفونی با رادیوی خطاب، که از یک شهر کالیفرنیا پخش می شود، گفته که: او یعنی تره خیل یک هزار و پنصد نفر اعضای خلقی حزب خلق را که کارمندان فنی و تحصیل یافتگان شوروی سابق بوده اند به تحریک اسلامی طالبان معرفی کرده و این پرده بر افراشتن از حقایق، یک تعداد زیادی از مهاجرین را سخت متأثر ساخته، در این مورد نظر شما چیست؟ »

مولوی وکیل احمد متوکل [این خلقی نهایت بیرحم و قسی القلب که به دستور سیا اعدام یک زن مظلوم افغان را در استدیوم ورزشی کابل و در حضور مردم اسیر گرفته شده ما بر پا نمود تا رژیم منفور طالبان بیشتر از پیش مورد نفرت جهانیان قرار گیرد. و زمینه تجاوز بادارش به افغانستان مساعد گردد. به خاطر تشدید نفرت هموطنان آنگاهی که اعدام در استدیوم مورد اعتراض خبرنگار غربی قرار گرفت، وی را مخاطب قرار داده از کشور های غربی تقاضای اعمار یک کشتار گاه را به عوض استدیوم ورزشی نمود] سؤال اخیر را چنین جواب داد: « مولوی صاحب تره خیل در جمله دیگر علمای مذهبی... مؤیدین قدم به قدم تحریک اسلامی طالبان اند، ... ما به صراحت میگوئیم که ما در افغانستان دیگر به کمونیستان دیدن خواب به قدرت رسیدن را نخواهیم داد و آنها را متروک می دانیم و به هیچ صورت امکان بازگشت آنها دیده نمی شود. اگر تا جائی که امکان موجود باشد نام های آنها گرفته شود تا پرده بیشتر از حقایق گرفته شود... در افغانستان تنها اعدام نجیب شهادت می دهد که دیگر برای اینها در افغانستان جای نیست . و سلام.

این جلاذ خاین به کشور، به زعم خودش گویا دیپلماسی کرده، با گفتن «یک نه و صد آسان» از بیان واقعیت طفره رفته است. چه بهتر که به ادامه همین موضوع گفته های یکتن از خاینین مشهور جهادی، یعنی صبغت

منوال سیاست در افغانستان شیرازه می گرفته، بابر به شیوه جدیدی متصل شده و برای ایجاد گروه طالبان دست به کار گردید. در حقیقت و اصلاً در عمق خود، طالبان مربوط به یک سازمان دیگر در پاکستان است و این سازمان جمعیت العلمای پاکستان می باشد که به ریاست قاضی فضل الرحمن می چرخد. این سازمان یک جمعیت اصلی و عنعنه ئی پشتون های پاکستان بوده که در اساس یک ارگانایزشن سیاسی است تا مذهبی که با پیپلز پارتی (حزب مردم) پاکستان علایق سیاسی و حزبی دارد. قاضی فضل الرحمن چیرمن این حزب بوده که با خان ولی خان در مسابقه است. این دو شخصیت بابر و قاضی رحمن این پلان طالبان را ایجاد کردند» واقعۀ هرات وقتی رخ داد که یک ماه یا کمی بیشتر کانکرس امریکا مبلغ دو صد میلیون دالر را به سیا تخصیص داد تا کمک به تحت تأثیر آوردن ایران را باین مبلغ پیش ببرند... و ایران، جریان را چنان خواند و تصور کرد که این قدرت نظامی طالبان را در هرات به وجود آورده است و به عواقب آن نگران ماند، « عربستان سعودی تصمیم گرفت تا یکمقدار از پول (پول هنگفت) در راه این تلاش (تقویت طالبان) به کار اندازد. این مقدار پول توانست موفقیت اخیر زمینی طالبان را تضمین کند و آنها را قادر ساخت تا جلال آباد را تصرف کنند " (شماره ۷ فروری ۱۹۹۷ «آینده افغان»).

آقای روستار تره کی چنین سند معتبر و مهمی را جزو تبلیغات و پروپاگند کشور های غربی محسوب کرده می نویسد:

« چنان معلوم می شود که بخشی از وسایل ارتباط جمعی پروپاگندی بیرون مرزی به شیوه آگاهانه و یا نا آگاهانه یک توطئه بزرگ بین المللی را برای قلع و قمع نفوذ اکثریت قومی در افغانستان شکل می دهند...»

طالبان فرزندان اهل و صالح کشوراند که با شمشیر می جنگند و مستحق شاد باش می باشند». این نظر را سیزده ماه قبل از نوشته داکتر روستار تره کی، یک کانگرسمن امریکائی در سنای امریکا به گونه دیگری بیان کرده: « در مورد طالبان آقای، روهرباکر، گفت او فکر می کند که آنها یک عامل

کشور بیگانه زیست نمی توانند_ در داخل طالبان اطلاع دارد و می داند که قومندانان خلقی در درون داره طالبان فعالیت دارند].

آقای داکتر روستار تره کی چون پدری که با اغماض و چشم پوشی تمام اعمال و کردار پسرش را نادیده بگیرد و در برابر اعتراضات اجتماع لجوجانه از وی به دفاع بر خیزد؛ از طالبان جاهل و آلت دست پاکستان سرسختانه جانبداری نموده، و به دفاع از آنان بر خاسته، چنین می نویسد:

«اما همین ماشین پروپاگند بیرون مرزی ... جبهه مشترک ضد منافع علای افغانستان بخشی از مطبوعات افغانی هجرت و شبکه پروپاگند بین المللی غرب روزی نیست که در رابطه به مداخله پاکستان که هیچگونه سند معتبری در مورد ارائه نگردیده است داستان های جعلی و تحریک آمیز را به دست امواج رادیو نسیپارد و در مطبوعات به نشر نرساند».

باز هم به دو سند معتبر _ « نه از زبان ماشین پروپاگند بین المللی و مطبوعات افغانی در هجرت» ؛ بل از زبان داکتر برنت روبن دانشمند افغان شناس و برجسته امریکائی که به تاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۷ در سنای امریکا و مرکز بین المللی «کارنگی» واشنگتن طی یک محفل در بسته که نماینده نشریه «آینده افغان» نیز در آنجا حضور داشت، به نمایندگان مؤسسات مختلف دولت امریکا در مورد افغانستان بیانیه داده و بیانیه موصوف درج شماره های ۶ و ۷ اکتوبر و فروری ۱۹۹۷ «آینده افغان» شده - توجه نمائیم:

«... جنگنده های اسلامی در نتیجه چنان معلوم شدند که فساد اداری در میان تبارز کرده و نیز طوری هویدا شد که کشور شان را فروختند به خاطر کمک های خارجی که به آنها می رسد و بالاخره خود آنها از ارزشهای ملی و ناموس شان تخلف کردند، مثل تجاوز به زنان و دیگر تخلفات حقوق بشر ...»، «... در سال ۱۹۹۴ بی نظیر بهوتو به صدارت انتخاب شده و نصرالله بابر به حیث وزیر داخله و خود را پشتون و از افغانستان و متخصص در امور این کشور خوانده و کمک به حکمتیار را روی دست داشته و بدین

۹- « طالبان، تاج و تخت »:

دومین نشریه « شعله جاوید» است که زیر عنوان بالا (مندرج شماره سیزدهم دوره دوم ماه حمل ۱۳۷۴-۱۹۹۵) و در پنج پیکره، تحلیل و تفسیر مبسوط و همه جانبه ای از طالبان نموده، که اینک نگارنده غرض آگاهی بیشتر خواننده صرفاً پیکره نخست مقاله را انتخاب و شامل این جزوه نمودم:

« از زمان ورود «طالبان»، در صحنه سیاسی افغانستان، یعنی ماه سپتمبر سال گذشته، تا حال صرف مدت هفت ماه می گذرد. ولی در طی همین مدت کوتاه این نیروی به اصطلاح نوظهور ناگهانی به یک قوت بزرگ مبدل گردیده و هم اکنون مراکز دوازده ولایت، از ولایات سی گانه کشور را تحت کنترل داشته و در این منطقه پهناور تمامی «نیروی های جهادی» را از قدرت برانداخته وسیعاً خلع سلاح شان نموده است (به استثنای مناطق هزاره نشین ولایت ارزگان، غزنی و میدان). این نیرو چگونه پدید آمد و بنابر چه علل و عواملی اینگونه سریعاً رشد نمود و چه اهدافی را دنبال می نماید؟ برای پاسخگویی به این سؤال، «جنبش طالبان» را از زوایای مختلف مورد ارزیابی قرار می دهیم.

پایه اجتماعی اصلی:

حرکت انقلاب اسلامی افغانستان اولین تنظیم جهادی بود که در سال ۱۳۵۷ تحت سرپرستی ISI پاکستان و ساواک [اواواک] ایران و نظارت اصلی CIA در پاکستان ایجاد گردید. این تنظیم ها که در واقع اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود به علت ناسازگاری هر دو جناح در انتخاب رهبری تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیر در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید، تشکیل شد. گرچه این اتحاد دیر دوام ننمود و هر چند ماه بعد از تأسیس آن، هر دو جناح برهان الدین و گلبدین یعنی جمعیت

می کنند ولی به مزدوری شان به کشور های بیگانه، میهن فروشی، تبهکاری، دشمنی با زن و آزادی و دموکراسی و ارتجاع بنیادگرائی کوچکترین اشاره ای ندارند. آیا این به آن معنا نیست که طالبان با گلبدین و شرکای خینش احساسات «برادرانه جهادی» داشته و دیر یا زود دست در دست هم طناب اسارت بر گلوی مردم ما را خواهند کشید؟

به زودی و به طور انکار ناپذیر بر همگان معلوم خواهد شد که آیا طالبان نسخه جدید و برادران تازه نفس بنیاد گرایان اند یا آفتی مهلکتر از آنان. به زودی ثابت خواهد شد که آنان بازوی نوین امریکا و پاکستان و عربستان اند که با گسترانیدن جهالت پیشگی و آزادی کشی هر چه تمامتر، در پاسداری از منافع آن دول لحظه ای غفلت نخواهند کرد یا «منجیان ملت؟؟»، «... ما پدیده طالبان را تیره تر شدن ابر های سیاه بر فراز افغانستان خرابه و بنیاد گرا زده خود می دانیم که سه سال است از آن خون و خیانت می بارد...»، «حاکمیت احتمالی طالبان هرگز دیرپا نخواهد بود زیرا نه قادراند به خواسته های اقتصادی و آزادی طلبانه مردم ما پاسخ دهند و نه توانایی پرچیدن طومار نظامی نیرو های رقیب را دارند. طالبان اگر با برادران بنیاد گرای شان به سازش تن ندهند، درگیری هر دو کمپ مدت ها ادامه خواهد یافت و خطر تحقق سهمناکترین خیانت (تجزیه کشور) بیش از هر زمان دیگر خواهد بود.»، «ما یقین داریم که تمامی تشکلهای آزادی طلب و طرفدار دموکراسی، نسبت به طالبان دچار تصورات واهی نشده، با امید و شهادت و خستگی ناپذیری بیشتر از پیش توده های ستمکش ما را به خاطر یورش علیه هرگونه ارتجاع و حامیان خارجی آن به منظور استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی متشکل خواهند ساخت. این وظیفه تخطی ناپذیر و میرم هر مبارز راه آزادی و دموکراسی است.»

گرفتند. البته علاوه بر مدارس دینی در پاکستان، تعداد معینی از این مدارس در افغانستان در مناطق نزدیک به سرحد پاکستان نیز دایر گردید، که بیشتر توسط جمعیت طلبه «حرکت انقلاب اسلامی» و تا حدودی نیز توسط سایر ملاها اداره می‌گردید.

جنبش طالبان پایه اصلی خود را از میان ملاها و طلاب مدارس دینی فوق‌الذکر و همچنان از میان ملاها و طلاب قبلاً مربوط به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی و تا حد کمی هم از میان ملاها و طلاب بیرون از این تنظیم کسب نموده است. حلقه اصلی رأس رهبری جنبش طالبان یعنی ملا محمد عمر، ملا محمد ربانی، ملا احسان الله، ملا محضر، ملا عبدالمنان و ملا خیرالله همگی قبلاً عضو جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی بودند. و در جهات تنظیم مذکور فعالیت داشتند. تعدادی از اینها - مثلاً خود ملا محمد عمر - پس از فروپاشی رژیم نجیب الله در مدارس دینی پاکستان مجدداً به زندگی طلبگی روی آوردند. و از همین مدارس توسط ISI و CIA در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده و سرانجام در رأس جنبش طالبان قرار گرفتند. علاوه بر شیرازه بندی سازماندهی و ستونهای اصلی نیروهای نظامی طالبان را، ملاها و طلاب اصلی تشکیل می‌دهند.

البته در پهلوی ملاها و طلاب دینی اصلی، یک تعداد افراد نظامی و ملکی «خلقی» های سابق نیز به هیأت ملاها و طلاب دینی درآمد و در میان طالبان در واقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و بر علاوه تعدادی از افسران نظامی به اصطلاح بیطرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند. اینها علی‌رغم اهمیت کم و بیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل می‌دهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی‌شوند. همچنان در صفوف طالبان یک تعداد مجاهدین سابق از «توده عوام» نیز فعالیت می‌نمایند که کم‌اهمیت تلقی میشوند، زیرا که طالبان معمولاً از میان عوام سر باز گیری نمی‌نمایند و در

اسلامی و حزب اسلامی از آن بیرون رفتند؛ اما حرکت انقلاب اسلامی به عنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند.

تنظیم «انقلاب اسلامی» از همان شروع جنگها در مناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی بهار سال ۱۳۵۸، به تنظیم ملاها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملاها و طلاب دینی پشتون‌ها در این تنظیم عضویت داشتند. از آنجائی که در این مناطق - که دقیقاً همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان را در بر می‌گرفت - از یک طرف نفوذ اخوانی‌ها ضعیف بود و از طرف دیگر حسب سنت دیرینه جامعه پشتونها، قشر ملاها و طالبان مدارس دینی کثیرالتعداد، «تنظیم‌ها» به عنوان نیروی اصلی جهادی برآمد نمود که نیروی جنگی ضربتی آن را گروه های خاص طالبان تشکیل می‌داد. تنظیم ملاها، علی‌رغم انشعابات و پراگندگی روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی در این منطقه باقی ماند. البته علاوه بر این ولایات، «تنظیم ملاها» در سایر ولایات و در میان ملاهای غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعضاً مثلاً در ولایت بامیان، غور، و بادغیس کم و بیش گسترده و نیرومند نیز بود.

از جانب دیگر سرازیر شدن آوارگان افغانستانی [افغان] به پاکستان، مدارس دینی، چه در کمپ‌های مهاجران و چه در شهرهای مختلف پاکستان به ویژه شهرهای مناطق پشتون نشین پاکستان، سمارق وار روئیدن گرفت و تعدادشان به طور روز افزون افزایش یافت. این مدارس که به کمک مراکز آخوندی کشور های مختلف اسلامی و حتی کمک های دولتی بعضی از این کشورها دایر می‌گردید، تعداد زیادی از اطفال و نوجوانان خانواده های آواره را به سوی خود جلب نمود. تعداد طلاب دینی در میان آوارگان افغانستانی [افغان] آنچنان افزایش یافت که علاوه بر مدارس دینی متعلق به مهاجران، به طور رسمی در مدارس مربوط به جمعیت علمای اسلام پاکستان تحت رهبری مولانا فضل الرحمن نیز جای

به مجردی که از زهدان هند، پاکستان بی نسب زایانده شد، و پا به عرصه وجود سیاسی گذاشت، بیدرنگ خود را وارث بی چون و چرای قلمرو های «خدا داد» آنطرف خط خیانت نشان «دیورند» خواند. بنا بر گفته مایکل بری «مقامات پاکستان از همان ۱۹۴۷ با اینطرف تصمیم گرفتند سیاست شبیه کنترل غیر مستقیم امپراتوری انگلیس را در سر زمین های قبایلی تطبیق کنند، بلافاصله بعد از انضمام این سر زمین، شورش «تیرا» تسلط برتانوی را در این مناطق متزلزل ساخت» (مندرجه شماره ۲۸۲ نشریه «امید»، وابسته به «شورای نظار»، که خالق نظامی- سیاسی- اطلاعاتی و فرهنگی هر دو KGB می باشد)

دولت وابسته به استعمار انگلیس (پاکستان) برای آن که ثبات و استقرار مداوم و تکان ناپذیری را در این مناطق تأمین نماید، دست به سلسله ریفورم های زیرکانه ای زد، که پرداختن به آن از طرح مسایل این نبشته خارج می باشد؛ ولی نباید از سر نکته اساسی این خدعه کلونیالیستی عبور کرد. و آن این که نسل جوان و جنگجویان غیر مسن این قبایل را با پول هنگفت، با اسم و رسم مدد معاش دوره تحصیل، همچنان بسا امتیازات، به مکتب های نظامی و ملکی پذیرفت. و بعد از اختتام دوره تحصیل آنان را در نهاد ها و سازمان های ملکی و نظامی به خصوص استخباراتی (اطلاعاتی) به سمت مدیران و صاحب منصبان باصلاحیت به کارگمارد. جوانان و اسلحه به دوشان این قبایل که به سهولت تطمیع شده بودند، یعنی دانه های زهرآگین ریفورم استعماری را چیدند و به دام امتیازات و مقامات دولتی و صلاحیت و صلابت های دل انگیز و لذت بخش آن افتیدند. در واقع مبارزه به خاطر آزادی کامل سر زمین شان از سلطه دولت تازه در نقشه جغرافیائی جهان جای داده شده را به دست فراموشی سپردند. دولت وابسته به ناف انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلیس [که رهبر پر آوازه اش محمد علی جناح عضو نازدانه آن بود] از ریزش دانه و گیرش دام هایش؛ من جمله به دو هدف اساسی دست یافت: نخست احساس ناسیونالیزم ملت غیور پشتون

صورت مبادرت به چنین کاری فقط از آنها به اصطلاح کار می کشند و صلاحیت خواص را به آنها نمی سپارند.»

واینک پاراگراف پایان مقاله مندرجه نشریه «شعله جاوید»:

«با دوام جنگهای ارتجاعی که نتیجه مستقیم آن خرابی روز افزون توده های مردم و ویرانی بیشتر مملکت است، دو دور نمای احتمالی ارتجاعی خود را نشان می دهد. یکی دوام حالت تجزیه غیررسمی کنونی و یا تجزیه رسمی کشور و دیگری تأمین حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی سرتاسری با سلطه شوونیزم پشتون و یا شوونیزم تاجیک. افغانستان و مردمان ملیت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند و آن راه انقلاب و راه سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیزم است. این راهی است که باید خود توده ها تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی، در آن گام بگذارند و خود را نجات دهند. هیچ نجات دهنده غیبی آسمانی و زمینی وجود ندارد که نجات توده ها را ممکن و میسر سازد.»

۱۰- پاکستان، «صوبه سرحد» و «خلقی» ها:

منافع اقتصادی و سیاسی استعمار و امپریالیزم چنین تقاضا می کرد، تا بعد از خروج اجباری از کشورهای مستعمره، در جغرافیای سیاسی آن کشور ها بازنگری کرده، مرز های نوین و دلخواهش را به شگردهای گوناگون من جمله از طریق مزدوران بومی قبلاً پرورش یافته _ بر مستعمرات تازه به استقلال رسیده تحمیل نماید، چنانچه استعمار مکار و حيله گر انگلیس بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان خط منحوس «لارد دیورند» ی هزاران بارلغنت شده را با امضای خاینین ملی یعنی دست پرورگان افغانش در سال ۱۸۹۳ عیسوی رسمیت بخشید. و بخشهای وسیع و ستراتیژیک سرزمین قبایل نشین (پشتون) ما را بیرحمانه از پیکر افغانستان برید و آن را با هند تحت سیطره اش ملحق ساخت.

زمانی که کودتای ۲۶ سرطان داوود خان به مجوز روسها متحقق شد، KGB از طریق «مصونیت ملی» داوود خان یعنی «ریاست ضبط احوالات» انکشاف یافته که در آن نفوذ کرده و رده های بالائی آنرا در خدمت گرفته بود، شماری از عوامل استخباراتی آن ریاست را در نقش دیپلمات سفارت به اسلام آباد و اختر محمد پدر داکترنجیب الله را به سمت جنرال قنسل اقتصادی افغانستان برای بار دوم غرض کسب اطلاعات و فعالیت سیاسی به پشاور گسیل داشت [یاد آوری این نکته لازم است که اختر محمد خان در مرتبه نخست، در دوره تصدی صدارت داوود خان نیز _ من حیث عضو «ریاست ضبط احوالات» _ در قالب وکیل تجار افغانی در پاکستان مشغول فعالیت سیاسی و اطلاعاتی بود. و؛ اما نجیب الله در مرتبه دوم مأموریت استخباراتی پدرش در پاکستان که جوانی بود از کادر های برجسته حزب (پرچم) مطابق دستور و رهنمود های حزبی _ غرض کار و بار استخباراتی و سیاسی _ به عنوان بازدید از پدرش به پاکستان مسافرت می کرد. (۲)].

به دنبال آنان تعداد بیشتری از اعضای فرکسیون خلق را توظیف کرد تا در میان پشتونهای آنسوی مرز، تبلیغ به خاطر آزادی پشتونستان و سازماندهی جوانان و سایر اقشار آن مناطق را رنگ و رونقی بیشتری بخشیده پول و اسلحه در میان شان توزیع نمایند. (*)

(*) - یک تن از کادر های برجسته و مهم فرکسیون خلق... در داخل زندان پلچرخ روزی در وصف وطن پرستی صدراعظم شاه ولی چیز هائی گفت که به نکته ای از آن درنگ می کنم: «بخشی از تحقیقات داکتر صاحب شاه ولی در خاد این بود که وی چرا از فعالیت مخفی اعضای حزب در پاکستان و هسته هائی که در آن کشور توسط اعضای حزب (خلقی ها) تشکیل داده شده بود، به رفقای روسی گزارش نمی داد...» دید وادید های راجا انور زندانی با اعضای رهبری فرکسیون خلق که مدتی با آنها یکجا در کوتاه قفلی های سمت شرقی بلاک یک "همزنجیر" بود سؤالهای زیادی را مطرح می کند.

و جدائی سرزمین شان از پاکستان را از لوح دماغ دستکاری شده آنان سترد. و دیگر این که این طیف تطمیع شده را از طریق اعطای مقامات ملکی و نظامی و استخباراتی تحت نظارت مستدام و دسپلین شدید نظامی قرار داد. و وظایفی را در رابطه به افغانستان به آنان محول کرد؛ من جمله _ بعد از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق" _ وظیفه جلب و جذب خلقی های این حزب را به این طیف تطمیع شده (در واقع فریب خورده) سپرد.

KGB که اوضاع قبایل آنطرف خط نام نهاد «دیورند» را دقیقاً تحت نظر داشت، همانطوری که در افغانستان هسته «حزب دموکراتیک خلق» را به ثمر رساند، در آن مناطق یعنی «صوبه سرحد» که از چندی بدینسو، روی منظور خاصی، به «ایالت پشتونخواه» تسمیه شده است _ نیز به پرورش و تشکل هسته های سیاسی و استخباراتی دست یازید و عوامل تربیت یافته در هر دو سوی خط را با هم در رابطه دایمی قرار داد.

نمای تبلیغاتی رابطه تنگاتنگ عوامل مذکور را در روز های جشن پشتونستان _ در مقابل خیبر رستوران _ نسل جوان دهه چهل به خاطر خواهند داشت که چسان کارمل، تره کی، سلیمان لایق و سایر اعضای مرکزی حزب یاد شده به استقبال خان عبدالولی خان، اجمل ختک، خیر بخش مری، امام علی «نارسی»، _ که سه نفر اخیر در خانه های گرانقیمت وزیر اکبر خان در کابل اقامت داشتند _ شتافته با گرمی فزون از حد با آنان روبوسی و بغل کشی میکردند .

شاخه آسیائی انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلستان (ISI) که بعد ها در خدمت CIA قرار گرفت) رشد هسته های سیاسی و استخباراتی این شبکه را قسماً در افغانستان (۱)، عمدتاً در پشتونستان با دقت می پائید و فعالیت آنها را که شناسائی شده بودند، با شگرد های مختلف در داخل مرز هایش بی اثر و بی ضرر می ساخت، و یا آنان را به سمت خود می کشانید. به همین علت فعالیت و سازماندهی این شبکه استخباراتی در مناطق قبایلی به کندی مواجه شده بود.

پس از تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، که با ا مضای نور محمد تره کی _ این مضحکه تاریخ سیاست_ و برژنف خون آشام مسجل شد، اوضاع سیاسی نه تنها در افغانستان و سرحدات آن، بل در منطقه و جهان نیز دچار تکانه‌های شدیدی گردید. و؛ اما در افغانستان، قتل امین جلاد توسط جنرال روسی و حبس اکثریت رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای زبده آن مانند عالمیار وزیر پلان و برادرش معروف به «عارف جیدو» (که در آن سال ها محصلین پوهنتون به استشاره وی و شماری از خلقی هائی که در کمیته حزبی پوهنتون عضویت داشتند گرفتار، زندانی و یا اعدام شدند)، همینطور پیگرد و گرفتاری های پی در پی خلقی های عقده مند و پر کینه از جبهات، یا از حوزه های احزاب اخوانی، یا از محل وظایف شان در قشله ها و قرارگاههای عسکری و یا از کمیته های حزبی «حزب دموکراتیک خلق»، توسط خاد، سایر اعضای آن فرکسیون را دچار ترس شدیدی نمود. بسان ترسی که در روز ترور سفیر امریکا در هوتل کابل، بر آنان مستولی شده بود. طوری که کرچ و کلاه، فرم و نشان خود شان را دور انداخته، با بروت های تراشیده و نیمه تراش، درست مثل موش های گربه دیده در سوراخ ها در آمدند، و باین ژست و حرکت دراماتیک ناظران را به خنده و تمسخر واداشتند.

عوامل تذکار یافته، خلقی های سرخورده و تحقیر شده را از همه چیز و از همه کس؛ حتی از «مبارزه طبقاتی»، که ذکر زبان و تکیه کلام همیشگی شان شده بود، متنفر و بیزار گردانید. در نتیجه با تأثیری آمیخته با خشم و انتقام _ انتقام از رقبای مسلکی یعنی پرچمی، خادی و سازئی(ستمی)؛ انتقام از میهن و مردم و فرزندان دلیر و مبارز آن_ همراه با خانواده، کوله بار مسافرت بر دوش نهادند، و به صوب صوبه سرحد، یعنی مناطق قبایل پشتونهای جدا ساخته شده از پیکر افغانستان، شتافتند. اغلب اینان به هر تبار و نسب پشتون ها که تعلق داشتند از جانب عناصر دولتی و غیر دولتی مربوط به همان تبار و نسب پشتونهای آنطرف سرحد پذیرایی شدند.

بعد از کودتای ننگین ثور ۱۳۵۷ اوضاع و حالات در مناطق مذکور دستخوش تغییرات گردید. پروژه تحزب و تنظیم سازی علیه دولت کودتا که عمال روسی در آن نفوذ کرده بود، توسط CIA و ISI طراحی گردید و نخستین تنظیم جهادی یعنی «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» در سال ۱۳۵۷ ذریعه دو سازمان استخبارتی فوق الذکر سرهمبندی گردید. متعاقب آن سایر احزاب و تنظیمهای اسلامی به همکاری عرب سعودی و ایران بسته بندی گردید. "سازمان امنیت شوروی" که اوضاع سیاسی را در آنسوی سرحد افغانستان عمیقاً تحت نظر داشت، آن بخش از خلقی هائی قبلاً گسیل شده به «صوبه سرحد» را به داخل تشکیلات جهادی به خصوص «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان»_ که اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود_ فرستاد. به اینهم اکتفاء نکرده برای دومین بار خلقی هائی را که در رابطه مستقیم و یا غیر مستقیم با آن سازمان(KGB) قرار داشتند،

به داخل تشکیلات اخوانی سرازیر نمود. اینان از یکسو ضرباتی را متوجه بدنه نظامی تشکیلات مذکور نمودند و از سوی دیگرغرض تسخیر و تعویض تنظیم های جهادی از دورن به فعالیت سیاسی و استخباراتی پرداختند. و عمدتاً در شاخه منشعب حزب اسلامی تمرکز نمودند [KGB از پروژه انتقال اعضای نفوذی خاد از کانال " شورای نظار" به داخل جمعیت اسلامی، همینطور به درون حزب وحدت نتایج ثمر بخشی به دست آورد].
به علت فروپاشی اتحاد شوروی، هرگاه رابطه این بخش (همچنان قسمت های طالبی شده آن) با "سازمان اطلاعات و امنیت خارجی روسیه" F S B، که صورت نوینی K G B سابق می باشد، قطع شده باشد؛ شماری از بخشهای مذکور بنا بر خصلت مزدور منشی و خدمت به اجانب، نمی توانند که در خدمت آی اس آی قرار نداشته باشند.

شکنجه، ترور و زندان و اعدام های دسته جمعی دهها هزار هموطن ما، در پلیگون... و پلچرخی و... چیزی دیگر را در اذهان مردم شکنجه شده ما متبادر نمی ساخت؛ مگر پس از ظهور طالبان این واژه (خلقی) ابعاد دیگر نیز اختیار کرد، یعنی به علاوه اینها، واژگان و نامهایی منفور دیگر؛ مثل چلی، طالب، پاکستانی، ISI، CIA، القاعده، بن لادن، پولیس، سوته، شلاق، دُره، قطع دست و پنجه، جمره و مثله و سنگسار [و کشتن زن با مرمی در استدیوم ورزشی و انهدام بت های باعظمت و باستانی بامیان ...] و بردن خانمها غرض معاینه ... به شفاخانه و... را نیز در اذهان صدمه دیده مردم ما تداعی می نماید. و آنان را شدیداً ناراحت و حتی عصبی می سازد.

با در نظر داشت همین مطلب، بی جا نخواهد بود، هرگاه نگارنده این یادداشت، نگاهی گذرا به فعالیت اینان در زندان پلچرخی بنماید که کمتر کسی در خارج از زندان از همچون فعالیت ها آگاه است.

ضربه خوردن برق آسای اعضای مرکزی فرکسیون خلق به رهبری داکتر شاه ولی صدراعظم [بعد از قتل امین به دست جنرال روسی] و انتقال آنان به زندان پلچرخی، عکس العمل های مذبحخانه ای را از جانب شماری از اعضای آن فرکسیون در خارج از زندان به بار آورد. اینان در هر کجائی که فعالیت تخریبی به ضد فرکسیون نازدانه پرچم داشتند، توسط خاد حركات و جنب و جوششان شدیداً مراقبت و نظارت می شد. تداوم این فعالیت ها [باری فعالیت های ضد دولتی و ضد پرچمی اینان در ۱۳ میزان ۱۳۶۴ منجر به بر کناری دو صد تن صاحب منصب، تنزیل رتبه تعدادی از آنان و تنی چند هم به سفارت خانه های کشورهای وابسته شوروی فرستاده شدند] سر انجام موجب بر کناری و یا گرفتاری شان می گردید. عناصر گرفتار شده خلقی در دوره استنطاق و بازجویی با اندکترین فشار روانی از جانب مستنطق پرچمی خادی شده، به گناه خودشان اعتراف کرده، از کرده و نا کرده شان با جبن و ترس، ذلت و شرمساری ابراز ندامت می نمودند و پیش از تعیین مدت حبس شان، داوطلبانه شامل گروه های

همچنان بخشهایی از صفوف پائینی و اقارب سمپاتیک آنان که مذهبی بودند از طرف «جماعت العلمای» پاکستان به گرمی استقبال گردیدند. کوچیدگان کثیرالعدد خلقی که بقای فیزیکی و سیاسی شان را در چنبر حراست ISI و چتر حمایت سازمان CIA جست و جو می نمودند، با نیت شوم و آرمان مسموم، که خواست همیشگی شان بوده، خویشان را در معرض جلب و جذب میزبانان پشتون _ که هر کدام سابقه سالها خدمت در تشکیلات دولت پاکستان اعم ملکی و نظامی و اطلاعاتی داشتند _ قرار دادند. بعد از کسب به اصطلاح افتخار عضویت در ISI و آموزش لازمه در امور مربوطه (اینبار نه به خاطر فروش میهن به سوسیال امپریالیزم شوروی؛ بل به خاطر فروش آن به پاکستان) به گونه مخفی، نیمه علنی و علنی در به ثمر رسانیدن پروژه طالبان سهم قابل توجهی گرفتند. همچنان آخرین بخشهای اینان یعنی منسوبین وزارت های دفاع، وزارت داخله و بخشهایی از خاد، که از جنگهای بین التنظيمی اخوانی های رهزن، آدمکش، جاسوس و وطنفروش هشت ثوری به سر باندی حکمتیار، ربانی، «قهرمان مسعود»، مزاری، سیاف، خلیلی، مجددی، محقق، حاجی دوستم ... و امثال شان جان به سلامت برده بودند، وحشت زده به پاکستان فرار کردند. فراریان اخیرالذکر به سفارش تنی، که خود و رفقاییش بعد از شکست کودتایشان علیه داکتر نجیب، از طریق حزب اسلامی به سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI پیوسته بودند، به عضویت آن سازمان پذیرفته شدند، و در میان طالبان افغان (نه طالبان پاکستانی) به فعالیت آغازیدند.

۱۱- نگاهی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخی:

عملکرد خلقی ها بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷؛ واژه شریف خلق را به اندوهبارترین و مضمئز کننده ترین مقوله مبدل گردانید که یاد آوری آن جز تحقیر و توهین مردم، پیگرد و گرفتاری، استنطاق و بازجویی و

نفوذ کرده به داخل تشکل اخوانی ها به مسؤول حلقه منحیت مسلمان ومجاهد معرفی شده داخل حلقه مورد نظر شان می شدند .

۲) خلقی هائی که سابقه فعالیت و عضویت در تشکیلات فوق را پیش از زندانی شدنشان داشتند. نمونه برجسته پیکره دوم، خلقی نفوذی ملا حکیم مجاهد (به گمان اغلب نماینده کنونی طالبان در نیویارک) می باشد. وی در داخل تنظیم "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" فعالیت سیاسی استخباراتی داشت. بعد از به دام انداختن حلقه و یا حلقات تنظیم مذکور، خود نیز زندانی گردید (وی در سلولهای زندان پلچرخى من جمله بلاک شش در حلقه «ملای لنگ» - از " دهکو" ی کوهدامن مربوط سرای خواجه منسوب به تنظیم فوق تدریس می شد). ملا حکیم مجاهد معمولاً شب ها بین ساعات ۲ و ۳ به دفتر اطلاعات زندان احضار می گردید و اطلاعات به چنگ آورده را به آن دفتر می سپرد.

اکثریت خلقی های زندانی شده (منهای اعضای رهبری شان) در سلولهای مختلف فعالیت های گوناگون داشتند. تعدادی زیر پوشش حزب اسلامی حکمتیار منحیت باشی وظیفه گرفته ، امور استخباراتی را نیز انجام می دادند. برخی دیگر شان در محراقهای اطلاعاتی زندان از قبیل «کتابخانه»، «شفاخانه» ها، وبه خصوص "سنگر زندانیان تسلیم شده" یعنی کارگاه زندان ، مصروف و مشغول کار و بار استخباراتی بودند . (در این رابطه از دو برادر یعنی خلیل و عزیز _ از هوا داران حفیظ الله امین _ باید نامبرد که از زمره پایه گزاران کارگاه زندان بودند)؛ همینطور شماری از ملا های قبلاً تربیت شده خلقی در پیشاپیش نماز گزاران سر بر زمین می نهادند، تا در آینده هموطنان شان را زیر عنوان رهبر مذهبی «زندان کافر دیده»، فریب بدهند. و اما هیأت رهبری خلقی ها که در مخالفت با «کنج»، «کنج»، رمزی بود که اعضای رهبری در مورد گروه گلاب زوی، وطنجار، صالح زیری ، پنجشیری ، سروری و... که با دولت کارمل پیوسته بودند، به کار برده می شد) قرار داشته و آنان را به خاطر اشتراک در کابینه

استخبارات زندان شده، به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی به ضد زندانیان می آغازیدند.

یکی از مشهورترین شان در دوره تحقیق و شکنجه ،همچنان در دوره نظارت زندانیان در کوته قفلی های صدارت، «غلام غوث هراتی» بود که به گفته زندانیان دهها زندانی را «به اعدام برابر ساخته بود». این عنصر بسیارمکار، زیرک و با هوش که خود زندانی بود، با شگرد های نوینی از سایرمحبوسین _ که وی رامانند خودشان زندانی می پنداشتند _ اعتراف می گرفت .

« بعد از حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخى ، به استثنای بلاک یک و بلاک دو، مربوط وزارت داخله گلاب زوی _ این عضو اصلی KGB _ شد. به همین سبب فعالیت استخباراتی خلقی های توظیف شده در داخل سلولهای زندان پلچرخى محسوستر و ملموستر شده رفت ، به خصوص در آن بخشهایی از زندان که مربوط وزارت داخله شده بود.

اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی که در درون سلولها دایر می شد ، اشتراک نموده وظایف و فعالیت های متنوع اطلاعاتی را انجام می دادند؛ من جمله اختلاف نژادی، قومی، زبانی، منطقه یی را بین زندانیان بیشتر دامن زده ، پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیک ها و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند. گاهگاهی دامنه این مخالفت ها منجر به زدو خورد بین طرفین می گردید»

(نقل از جزوه «فرار از آغوش خرس و...» مندرجه " پیام زن" صفحه ۳۳ شماره ۳۹ حوت ۱۳۷۳ - فبروری ۱۹۹۵)

باید به طور فشرده توضیح کرد که نفوذ کنندگان اعم از خلقی و خادی(همچنان " سزائی") کلاً به دو صورت در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی نفوذ می نمودند:

۱) خلقی هائی که هیچ گونه فعالیت و یا سابقه ای در احزاب و تنظیم ها مذکور نداشتند، در داخل زندان از طریق خلقی ها و خادی های قبلاً

خصوص بعد از رسیدن نجیب الله به قدرت؛ می رساند که این رمیدگان ظاهراً به تشویق عمال انتلیجنت سرویس انگلستان (که به نامهای MI5 مسؤول کسب اطلاعات در داخل انگلستان و MI6 مسؤول عملیات بر اندازی و جاسوسی در خارج از انگلستان_ مندرجه نشریه "ایران استار" و Information Research Department سازمان جاسوسی انگلستان- مندرجه شماره ۲۲ نشریه توفان_ تسمیه گردیده است)؛ اما در باطن، به طور آگاهانه خود شان را وسیله اعمال قدرت امپریالیزم غرب_ که در قالب ISI، در منطقه امور دلخواهش را پیش می برد_ ساختند، تا اگر کرگس بخت شان بال بگشاید، و اینبار، نه از طریق «همسایه بزرگ شمالی»؛ بل از مجرای CIA و جماداران خوش بوی پاکستانی، زیر غشای طالبان به امارت دست یابند. چنانچه برای نیل به چنین مقصدی در مرکز کشور دیورند های معاصر (لندن) و در برابر دفاتر ملل متحد_ این آلت دست امپریالیزم امریکا و شرکاء _ دست به تظاهرات زده و از آن سازمان خواستند، تا هرچه زودتر امارت طالبان را به رسمیت بشناسدو...

۱۲- شمه ای از فعالیت خلقی های طالبی شده در هند:

بخشی از اجنت های اکسا و کام در کشور هند زیر پوشش حزب اسلامی کلبدین با تحرک چشمگیری فعالیت سیاسی- استخباراتی داشتند. اینان که هم اکنون در کشور های غربی اقامت دارند و در محراق های به ظاهر خدماتی تجمع کرده اند، بنا بر علل عدیده ای از طالبان و مداخله پاکستان در افغانستان، بیشرمانه دفاع می نمایند [و تا هم اکنون که کشور در اشغال امریکا قرار دارد به این عمل ننگین شان کماکان ادامه می دهند] . از آنجائی که این اجیران شوروی سابق و ISI شده کنونی، عمده ترین و خطرناکترین دشمنان سوگند خورده مردم و کشوراند، باید نوشتار های

کارمل مورد انتقاد قرار می دادند، کدام ارتباطی با اطلاعات زندان نداشتند. مسؤولین زندان خبر چین هائی را از میان خودشان برگزیده و توظیف کرده بود [۱-: سلطان از هرات فردی بسیار نزدیک به امین جلاد که به گفته یکتن از اعضای رهبری آن فرکسیون وی یگانه فردی بود که با تفنگچه اش بدون تلاشی نزد امین رفته می توانست. سلطان به آرزوی رهائی و مقرری دوباره اش به سمت معاون خاد، که به وی «وعده» داده بودند، روز شماری می کرد. مشاورین روسی زندان این فرد نهایت پلید و آدمکش حرفه ئی را به همین وعده معاون ریاست خاد شدن، وادار به جاسوسی به ضد رهبرانش ساخته بودند)؛ ۲-: عبیدالله محک که فعلاً در بخش پشتوی رادیوی BBC به نطافی مشغول است؛ ۳-: آقا محمد تلاش ننگ ملیت نجیب هزاره؛ ۴-: کلیوال؛ ۵-: «مستری» (از جمله وابستگان امین بود که همیشه فحش و ناسزا نثار امین می کرد)؛ ۶-: قیوم مشهور به «خر قیوم» (وی مرتکب کشتار های دسته جمعی در قندهار شده بود)؛ ۷-: آذرخش حافظی شریک تمامی جنایات منصور هاشمی در بدخشان] .

چندین تن از اعضای زبده ISI پاکستان، که بعد ها شمار شان رو به افزایش گذاشت؛ من جمله جاوید اختر که دو بار اقدام به فرار ناموفق از بلاک دوم زندان پلچرخی کرد، در زندان پلچرخی به سر می بردند. سه تن از آنان، یکی ... دومی نثاراحمد و سومی راجا انور با اطلاعات زندان رابطه داشتند. شخص اخیر که از پشتون های قبایل آنطرف خط منحوس «دیورند» بود، دایماً با هیأت رهبری فرکسیون خلق محشور و هم صحبت بود. موصوف بعد ها (در سال ۸۹ یا ۱۹۹۰) نظراتش را در مورد هیأت رهبری فرکسیون خلق که در زندان با آنان صحبت هائی داشت، در دو مصاحبه، از طریق رادیوی BBC انعکاس داد. قرار گفته گوینده آن رادیو، راجا انور با آن رادیو همکار شده بود.

حضور برخی از اعضای رهبری فرکسیون خلق، مثل کریم میثاق وزیر مالیه دولت کودتای ۷ثور و تمرکز بیشترین کادر های آن در انگلستان، به

جدید تعیین شده بود. این خانواده در سالهای ۹۰-۱۹۹۱ به کشور استرالیا فرستاده شدند.

انجنیر اسدی تا سال ۱۹۹۶ (شاید تا هم اکنون) در ظاهر بطور داوطلبانه؟! در سفارت امریکا مقیم دهلی جدید امور ترجمانی مهاجران افغان را عهده دار شده بود. وی در زمینه ساختن «کیس»، کدائی و انتقال هرچه سریعتر خلقی های فراری مقیم هند به امریکا، تلاش مفید و مؤثری می نمود. موصوف بنابر ماهیت فاشیستی اش جریان پذیرش سایر مهاجران، به خصوص دری زبانان را مختل می نمود، همچنان نامبرده جریان عادی قبولی روشنفکران ضد خلق و پرچم را با ترجمه ضد و نقیض و شک بر انگیز و... طوری برهم می زد که مانع قبولی آنها (منحیث پناهنده) می گردید. همان کاری را که رقیب خادی اش فوزیه جان معلم در ملل متحد، بعداً ترجمان در سفارت کانادا مقیم دهلی جدید؛ انجام میداد.

آمر حزب اسلامی یعنی علی خان با دفتر ملل متحد رابطه مستقیم و آشکارا داشت. نامبرده که قرار گفته یک تن از آشنایانش مدتهاست در کشور کانادا مخفیانه به سر می برد، صلاحیت داشت افراد مورد نظرش را در کمترین مدت ممکنه در ملل متحد ریفوجی نماید و یا مخالفان را از حقوق بخور و نمیر پناهندگی محروم سازد.

دستگیر یکتن از صاحب منصبان دولت تره کی - امین نیز عضو "مقتدر" حزب اسلامی بود که در سال ۱۹۹۴ از دهلی به انگلستان فرار کرد. و در تظاهراتی که اخیراً خلقی های طالبی شده به خاطر به رسمیت شناختن طالبان از طرف ملل متحد در لندن بر پا نمودند سهم فعال گرفت. وی با تنی چند از اعضای آن باند، به امر «آمر صاحب علی خان»، به آزار و اذیت مهاجران بیدفاع درهند می پرداختند؛ حتی محافل عروسی آنان را به بهانه عدم رعایت حجاب اسلامی برهم می زدند، و با بیحرمتی و بیرحمی خوشی شان را به اندوه، و امید کوچک شان را به یأس و ناامیدی مبدل می نمودند؛ هکذا پناهندگان تازه وارد را باجبر و زور به دفتر حزب شان آورده،

خائینانه آنان شدیداً به نقد کشیده شده و گفتار های بیشرمانه شان خنثی گردد.

نگارنده با در نظرداشت این اصل، مطلب گرد آورده را که در صحت آن نمی توان شک کرد، در ذیل پیشکش می نماید، تا ماهیت واقعی و اصلی این مسلمان نماهای طالبی شده آشکارتر گردد.

بعد از تجاوز ارتش شوروی به کشور، رسانه های گروهی و ژورنالیزم غرب (با انضمام پایدو های منطقه ئی آنان) در مورد نقش احزاب و تنظیم های جهادی در سازماندهی و بسیج مردم آزاده ما، که پیش از تجاوز به گونه خود جوش علیه دولت خون آشام خلقی ها به پا خاسته بودند، هیاهو و "عالمغال" بی مانندی به راه انداختند. محور اینهمه جار و جنجال و تبلیغات میان تهی، حزب منفور حکمتیار خاین به وطن بود. تمامی شبکه های استخبارتی منسوب به نجیب الله، گلاب زوی، وطنجار، پنجشیری، مزدک، محتاط، کشتمند و... هم در زمینه بی توجه نمانده کوشیدند از نفوذ بیشتر اخوانی های مذکور در همه عرصه ها، من جمله در میان مهاجران جلوگیری کنند. به همین علت شماری از اجنت های اکسا و کام که بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ظاهراً غرض تحصیلات عالی عازم کشور هند شده بودند، دستور گرفتند، تا در دهلی زیر نام و نشان حزب اسلامی حکمتیار تبارز نمایند. اینان یعنی علی خان، برادران سیار و ملیار، و انجنیر عارف - که مانند علی خان در رابطه با خاد قرار داشت؛ بعد از علی خان در رأس باند (دفتر حزب اسلامی در دهلی جدید- قرار گرفت، انجنیر اسدی و ... به سازماندهی خلقی های مقیم دهلی در چهار چوب حزب مذکور پرداختند.

خانواده ملیار که یکی دو نفر شان به حیث نطق پشتو در رادیوی دهلی مشغول کار بودند، آنچنان از الطاف و مهربانی دولت هند برخوردار بودند که محل اقامت و جای رهایش آنها در ساحت ممنوعه، یعنی در آپارتمانهای مربوط به کارمندان مهم نظامی و استخباراتی آن کشور در دهلی

استخباراتی بعد از ظهور طالبان یکی از گردانندگان پشت پرده و مسؤول فعالیت های مخفی به نفع استقرار و استحکام رژیم ضد تمدن طالبان در تورنتو بود [درخاطرات زندان ، جلد اول ، بخش سوم، درمورد وی نوشته شده ...] .

قسمی که در زیر عنوان اشاره شد اینان با کیس های ساختگی و اسناد جعلی خود را عنصر وطن پرست و ضد شوروی جازده، به کشور های غربی پناهنده شدند. و در آنکشور ها در محراق های در ظاهر خدمت و عام المنفعه از قبیل « افغانی تولنه » ، « اتحادیه مهاجران » و... تجمع کرده کمک ها و مساعدت های پولی کشور های محل اقامت را نه در راه انتقال مهاجران هست و بود تراج شده و درمانده افغانستان به کشور های غربی؛ بلکه عمدتاً به مقصد انتقال هم قماشان وطن فروش خلقی خویش به مصرف می رسانند.

طالب جاهل و بیسواد و خالق سیاسی شان یعنی CIA و ISI، به این قشر عمدتاً تحصیلکرده و آماده هر گونه خدمت ، به مثابه مدافعان طالب و جبهه داران به اصطلاح فرهنگی آن ، نیاز مبرم داشته و به شکلی از اشکال آنان را از لحاظ پولی تمویل می نمایند.

۱۳- اجمالی از مقایسه اعمال خلقی ها با طالبان :

پر واضح است که تداوم اشکال شکنجه و فشار های روانی و دسپلین نهایت شدید و استخوان سوز و اختناق سیستماتیک توأم با اهانت و تحقیر شخصیت، بالای ارگانیزم انسان - انسانی که عادات و سلوک مورد پسند اجتماع را از محیط ماحولش در یک روند آرام و بالنسبه سالم به طور اختیاری کسب کرده است- منجر به دگر گونی عادات و کردار و رفتار قبلی و جذب عادات و مختصات جدید - طبق دلخواه استعمار- در وی می گردد. در چنین صورتی است که علامات از خود بیگانگی در فرد به ظهور می رسد.

بعد از ضرب و شتم پول نقد و اشیای قیمتی آنها را به زور تصاحب می کردند؛ همچنان این دارو دسته وظیفه داشتند سایر خلقی های مقیم دهلی و... را یا از طریق دفتر ملل متحد و یا از طریق قاچاقبر اختصاصی و معروف این حزب به خارج از هند انتقال دهند.

عملیه جعل اسناد ؛ مثل: پاسپورت، ویزه، نکاح خط، طلاق خط، پارچه امتحان، سند فراغت مکتب و فاکولته، پارچه ابلاغ محکمه اختصاصی انقلابی زندانیان سیاسی و... توسط خطاط و رسام خلقی، گلبدینی، بعداً طالبی این حزب به نام (اکبر) مشهور به برادر ابراهیم خلقی صورت می گرفت. این خلقی بسیار محیل ، زیرک و کم گپ با چهره به ظاهر معصومانه و ترحم برانگیز زمانی که در پوهنتون محصل بود با اکسا و کام همکاری می کرد و در رد یابی و شناسائی محصلان و استادان پوهنتون (یونورستی) کابل نقش فعال داشت .

وی بعد از ۶ جدی ۱۳۸۵ در قالب زندانی سیاسی وارد زندان پلچرخی گردید. ومدت بیشتر از یک سال را در سلول های زندان و به خاطر مرض قلبی اش عمدتاً در شفاخانه زندان زیر نظر غیر تمل (۳) سرطبیب شفاخانه "بلاک ۲" و وظیفه استخباراتی اجراء می نمود. بعد از پایان وظیفه سیاسی- استخباراتی در زندان، بلاوقفه به دهلی فرستاده شد. و تسهیلات قابل ملاحظه ای از جانب کارمندان هندی ملل متحد برای وی فراهم گردید. موصوف که در نهری یونیورستی منحیث محصل شامل ساخته شده بود و از امتیازات لیلیه آن یونیورستی نیز استفاده می کرد، در فضای آرام و بی سر و صدای اتاق مختص به خودش در لیلیه، به جعلکاری اسناد برای حزب اسلامی و جمع آوری اطلاعات برای عضو خاد در نقش کارمند سفارت داکتر نجیب مقیم دهلی جدید (که در همان یونیورستی باوی به طور نیمه علنی ارتباط بر قرار می کرد)؛ مشغول بود.

موصوف در سال ۱۹۹۱ و یا ۱۹۹۲ با ساختن اسناد جعلی (معلوم نشده به طور قاچاق و یا قانونی) وارد کانادا گردیده است. این هوشمند

که طلایه دار و پیشاهنگ پر افتخار آنها خیزشهای استقلال طلبانه مردم آزادی پرست افغانستان علیه استعمار و امپریالیزم انگلیس بود را باید به ستایش نشست، که مجموع خصال و کردار ارزشمند انسانی و وجدان ملت های تحت ستم این قاره ها را بیدار ساخت. و هویت ملی و خود آگاهی اجتماعی سرکوب شده شان را دوباره به آنان باز گرداند.

در مقایسه با سایر کشور ها، این اکثریت ملیت های دلیر افغانستان بودند که چون تن واحد در هر برهه ای از تاریخ، و در برابر هر مهاجم و متجاوز بیرحم و ظالم، از اسکندر و تهاجم اعراب چپاولگر و چنگیز تا انگلیس و روس، به پا خاستند. منهای قشر نازک و بسیار پلید جامعه ما که در هر مقطع زمانی در خدمت تجاوزگران قرار گرفتند. اکثریت جامعه در برابر تجاوز به دفاع برخاستند، و دلیرانه از ارزشها و سنت های پسندیده و نوامیس ملی و استقلال و آزادی شان حراست کردند. و در شکست متجاوز، نقش سترگ و تاریخی شان را ایفاء نمودند.

حال امپریالیزم امریکا به کمک و یاری چاکران منطقه ئی اش پاکستان و عرب سعودی می خواهد این شگرد کلاسیک را در کشور در خون و آتش فرو برده شده ما به آزمون بگیرد. و با فشار و اختناق (اینبار به گونه ای دیگر) مردم ما را در مرداب از خود بیگانگی غوطه ور سازد. برای نیل به این نیت شوم و استعماری اش، خلقی ها- این کهنه افزارهای خون آلود دست شکسته سوسیال امپریالیزم روس - را در پهلوی اجیران تفنگ به دست طالبی خویش حاکم بر سرنوشت مردم درخون و آتش فرو برده شده ما ساخته است.

[امپریالیزم امریکا و شرکاء که همواره در فکر تسخیر، تقسیم و تجدید تقسیم جهانند، هم اکنون به بهانه سرکوب مولود عجیب و قسماً متمرّد طالبی شان کشور ما را اشغال کرده، عمدتاً به قصابی و کشتار های دسته جمعی نهایت بیرحمانه ملیت دلیر و بسیار وطن پرست پشتون ما، از طریق بمباران های هوائی و مرمی باران های زمینی اشتغال داشته و

فردی که نتواند بر وفق خواسته اش بخورد، بنوشد، بپوشد، بگردد، بگوید و به ارزشها و داشته های پسندیده ای فرهنگی و عنعنه ئی خویش ارج بگذارد؛ مرد و یازنی که اختیار آراستن سر و صورت و موی و ناخنش را نداشته باشد؛ دختر و خانمی که نتواند از عقب شیشه های خانه خودش به بیرون نگاه کند (طالبان امر کرده اند که شیشه کلکین خانه ها، در و دروازه ها باید رنگ شود، تا زن ها دیده نشوند) و قادر نباشد به خاطر خرید مایحتاجش به بازار و یا به حمام برود، و بترسد که به سبب خارج شدنش از خانه، با زور و جبر به شفاخانه غرض معاینه ... فرستاده خواهد شد؛ فردی که نتواند همراه و همگام با رفقاء و دوستانش؛ حتی با اعضای فامیلش از خانه و کاشانه اش بیرون رود. فردی که خلاف میل و رغبتش هر روز پنج بار تحت کنترل دقیق توأم با خشونت آمیخته با نفرت داخل مسجد برده شده، اندام جنسی اش مورد بازرسی قرار گیرد و به سان اسیران جنگی در صفوف نماز گزاران کشانده شود؛ فردی که نتواند شعر بگوید و یا موسیقی بشنود، تلویزیون ببیند و یا به سینما برود و یا عکسی از جگر گوشه دور افتاده اش را درجیب و یا به روی دیوار خانه اش داشته باشد؛ فردی که از تمام مظاهر تمدن دور نگهداشته شود و همیشه در ترس و دلهره کشنده به سر برد. و با ده ها مورد فشار و اجحاف غیر قابل پیشبینی و عجیب دست به گریبان باشد، سر انجام از خویشتن خویش سوا شده به انسانی مبدل می گردد، بی اراده، بی هویت، بیهوده بی همه چیز و همه کس، خالی از همه احساسات لطیف، ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و... و در بدترین حالتش به انسانی میکانیکی - به سان رباتک های کمپیوتری - استحاله می کند.

استعمار و امپریالیزم با شگرد های مشابه و یا شیوه های مختلف موفق شده بود؛ حتی تا چند و چندین دهه مردم مستعمرات را از هویت ملی و فرهنگی شان، از اصالت و خود ارادیت شان، از وجدان اجتماعی و تاریخی شان و از بیشترین سجایا و صفات انسانی شان دور بسازد؛ مگر جنبش های رهائی بخش ملی و استقلال طلبانه سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین را

مقایسه آن با عملکرد کنونی اینان در شکل و شمایل طالب، درحوصله این یادداشت نمی‌گنجد؛ مگرفشده سه - چهار عملکرد شان را به مثابه نقاط عطف در دولت خلقی و طالبی باید مقایسه نمود، تا شباهت آن بر ملا گردیده، همیاری و همکاری خلقی‌ها با طالبان پاکستانی و عرب القاعده ای بیشتر افشاء و بر ملا گردد.

* در ساحة مأموریت، کارمندان «دولت» همه وقته بایست در محل وظیفه حاضر می‌بودند. غیر حاضری و نیامدن بالای وظیفه محوله به مفهوم عدم همکاری با دولت خلقی‌ها و همسوئی با دشمنان «انقلاب ثور» تلقی می‌شد. مأمور «غیر حاضر» را مورد پیگرد قرار می‌دادند، تا علت بی‌علاقگی وی در وظیفه، و یا اشتغال و مصروفیتش را در جای دیگر بفهمند. امارت طالبی نیز کسانی را که بالای وظیفه حاضر نشوند، مورد بازخواست شدید قرار می‌دهد. علت نیامدن شخص بالای وظیفه اش را از ملای طفیلی و مفتخور مسجد محل اقامت مأمور «غیر حاضر»، که نماینده استخباراتی شان می‌باشد؛ جوپا می‌شوند.

* عدم اشتراک مأمورین و شماری از مردم در میتنگ‌ها و تظاهرات دولت کودتا، سبب خشم خلقی‌ها می‌گردید. مرتکب را مورد تحقیق قرار داده، زیر نظارت می‌گرفتند تا دریابند که وی به کدام جریان سیاسی تعلق فکری دارد یا نه. در شرایط حاکمیت طالبان، فردی که برای ادای نماز به مسجد نیاید از جانب ملا بازجوئی شده هرگاه بار دوم بازهم در مسجد حاضر نشود، توسط طالب بچه‌های دره به دست به شدت لت و کوب شده، تحت نظر قرار می‌گیرد.

* اجتماع بیش از چهار تن، چه در صحن مکتب، چه در محوطه پوهنتون و یا سایر محلات، ولو از روی نیاز می‌بود، ذریعه گلاشکوف به دستان خلقی با خشونت متفرق ساخته می‌شد. اوباشان طالبی نیز به همین شیوه عمل می‌کنند؛ حتی اجتماع بیش از دو تن را تحمل نمی‌توانند و مرتکبین را با میله تفنگ متفرق می‌سازند.

سیاست پراکنده سازی و کوچانیدن اجباری آنان را از مناطق و سرزمینهای شان تعقیب می‌نمایند، که این فاجعه خونبار انسانی شدیداً موجب خشم و انزجار سایر ملیت‌ها و اقوام با هم برادر کشور، که در درازنای تاریخ همیشه در پهلوی برادران پشتون شان رزمیده و آنان را تنها نگذاشته اند؛ گردیده است [.

اعمال و کردار بسیارظالمانه و ضد کرامت بشری تنفگذاران استعمار و امپریالیزم در هر برهه زمان در برابر مردم بومی سرزمین‌های تحت اشغال، مشابهت‌های نسبی را به هم می‌رساند، همانطوری که در مناطق مختلف جهان و در کشورهای بسیار دور افتاده از هم، برخورد زندانبانان حرفه‌ئی در برابر زندانیان بی‌دفاع و مظلوم خصلتاً وجوه مشترک را افاده می‌کند، این همگونی نسبی کردارها در اصل ناشی از خصلت تجاوز، استعمار و امپریالیزم از یکسو؛ و عدم برداشت و تحمل فشار و انقیاد از جانب توده‌های مردم از سوی دیگر؛ می‌باشد. به همین نهج، وجوه تشابه در تکرار عملکردهای اجیران دوباره استخدام شده استعمار و امپریالیزم به ضد مردم را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وضاحت می‌توان مشاهده کرد. همینطور رفتار و کردار اجیران کار کشته و دوباره استخدام شده خلقی‌ها در افغانستان، که یک بار در دوره تره‌کی - امین به نام "انقلاب شکست ناپذیر ثور" و سوسیالیزم کذائی زندگی را بر مردم، به جهنمی غیر قابل تحمل مبدل نموده بودند و به گفته شریک جرم آنان کارمل "دهها هزار تن را به کام مرک فرستادند". این بار؛ اما در شکل و شمایل طالبان افغانی و اسلام اصیل، دوشادوش اجیران و اجنتان پاکستانی الاصل و عوامل القاعده به قصابی و تسلیخ مردم بیدفاع ما سرگرم می‌باشند. و در جبهه مطبوعاتی نیز به تخویف و تهدید قلم به دستان ضد طالب و خالق سیاسی اش (CIA) مبادرت می‌ورزند.

برشماری تمامی اعمال و کردار ضد ملی و ضد کرامت بشری خلقی‌ها از آغازین روزهای کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ تا تجاوز شوروی به کشور و

به پائینترین سطح ممکنه آن می رسانند. و از جانبی دیگر از بسیج و تشکل آنان در برابر تجاوز گران پاکستانی و عرب القاعده ای جلوگیری می نمایند؛ زیرا که از تحرک و برپائی خودجوش و یا سازمانیافته زنان در برابر تجاوزگران، که تاریخ پر افتخار کشور به کار و پیکار و حماسه های بی مثال شان می نازد؛ به درستی آگاهند.

در رابطه مقایسه اعمال سرکوبگر طالبان با خلقی ها منابع ملل متحد نیز اشاره نموده است:

« ... منع خبری همچنین افزوده است که جنایت و تجاوز در دوران قبل از طالبان نیز انجام می شد، ولی طالبان به آن شکل سیستماتیک بخشیده اند. منابع ملل متحد گفته اند که حمایت از طالبان که در اوایل زیاد بود، به شدت کاهش یافته و مردم شدیداً از آنها بیزارند. خوف و وحشت در میان مردم از طالب مانند دوران رعب آور خلقی هاست که مردم شب را به صبح باور نداشتند.» (صفحه ۵ شماره ۲۱ زرنگار مؤرخه ۱۱ جدی ۱۳۷۶).

اغلب اجحافات و قیودات و اشکال ستم بر زنان، همچنان «نو آوری»، های تمسخر بر انگیز مذهبی آنان از قبیل ستر اندام جنسی اسب و خر!!؛ قطع انگشتان زنان به خاطر رنگ ناخن؛ منع ساز و آواز؛ شعر و ادب؛ فلمبرداری و عکاسی (خلقی ها از برداشتن عکس سخت وحشت دارند، زیرا به درستی آگاهند که مردم چهره هایشان را؛ حتی با وجود داشتن ریش های انبوه هم، تشخیص داده می توانند؛ مثلی که چهره شماری از آنان را از روی عکسهایشان تشخیص داده اند) و تجلیل نکردن از سال نو و...، محصول دماغ شاگردان تره کی کودن، یعنی خلقی های طالبی شده می باشد.

* خلقی ها که می گفتند: " بیطرفی بیشرفی است" نرترین انتقاد آمیخته با خوشروئی را از جانب افراد بیطرف با عکس العمل توأم با خشونت و تهدید جواب می گفتند؛ به مثل هر گاه کسی به دوست و یا همکار مورد اطمینانش به آهستگی می گفت: " نرخ گوشت بلند رفته" هر خلقی که این جمله را می شنید به گوینده اخطار می داد که " انقلاب ثور" را تخریب ننماید، ورنه صدمه خواهد دید.

« آقای وجدان»، و « وجدان»، هائی طالبی که در خارج از کشور اجازه هیچ گونه انتقاد؛ حتی انتقاد ملایم و «مؤدبانه» (همانند "نقد" عنایت شریف) را به منتقدان طالب نمی دهند، وای به حال کسی که در حیطة نفوذ طالب بچه ها و «چلی های آرایش کرده و شب را با ملا در حجره سپری کرده»، لب به اعتراض و یا انتقاد بگشایند.

درصحت این گفته که "زن نصف نفوس جامعه را تشکیل می دهد" (البته در جوامع آرام و دور از جنگ) تردیدی وجود ندارد؛ مگر در شرایط کشور ما که جنگهای چندین ساله از مردان بیشترین قربانی را گرفته، تا از زنان. از همین سبب تعداد زنان از نصف نفوس جامعه به مراتب بالاتر به نظر می رسد. طالبان، اعم از افغان و پاکستانی، بنا بر خصلت مذهبی و اجتماعی (من جمله حجره نشینی کم و بیش همجنس بازی) زن ستیز، زن آزار و در نهایت دشمن زنان می باشند؛ ولی خلقی های طالب شده که در گذشته، یعنی بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، زنان را بر روی جاده ها، چهار راه ها، پارکها و قشله های عسکری به رقص و پایکوبی، ساز و آواز و نمایشات، غرض مصروف ساختن مردم و دلگرم نمودن عساکر و می داشتند؛ همینطور سازمان زنان خلقی را روز تا روز گسترش و توسعه می دادند، تا این " نصف نفوس جامعه" را به طرفداری از دولت کودتا فعال سازند؛ در اوضاع و حالات جاری این " بیشتر از نصف نفوس" را روی دو منظور عمده تحت قیود و دسپلین مافوق تحمل انسانی قرار داده اند؛ از یک جانب با دور نگهداشتن آنان از اجتماع توان مادی و فرهنگی جامعه آتش زده شده ما را

ترجمه آن در شماره ۴۷ «پیام زن» آمده) ابراز داشت که از شانزده سال بدینسو به اسلام روی آورده و به عضویت تنظیم «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» در آمده و به شدت تحت تأثیر طالبان قرار گرفته است. و از این که «کابل امن تر از پشاور است و مردم در آنجا تحت حکومت طالبان خوشنودند» ابراز خرسندی نموده است (توگوئی خانم کلاوس و آقای قادری قبلاً توافق کرده باشند که عین مطلب را با جملات و کلمات مختلف بیان نمایند).

جذب نیروی سیاسی - در واقع جنگی- طالبان از مناطق قبایل پشتونهای آن طرف خط منحوس «دیورند» از قلم تحلیل گر «شعله جاوید» مانده است. جادارد که با اشاره ای این بُعد فراموش شده را به روشنائی کشید، تا احاطه پژوهش خواننده در مورد شکل گیری اسکلیت و استخوان بندی تشکل طالبان گسترش بیشتر یابد.

«مجاهد ولس» در شماره دهم مؤرخ جدی سال ۱۳۷۵ خویش می

نویسد:

«مؤسسسات ریسرچ نظامی در غرب می گویند که فعلاً هفتاد و پنج هزار (۷۵۰۰۰) مدرسه شرعی در پاکستان وجود دارد که حدود یک میلیون طالب در آن مصروف تعلیم بوده و از آن جمله صد هزار آماده جنگ به طرفداری طالب ها در افغانستان می باشند».

چنین رقم سرسام آور را نباید مبالغه پنداشت. در این رقم درشت نه تنها طالبان از اقوام پشتونهای آنطرف «خط دیورند»، نو جوانان از اقوام مهاجر هندی تبار مسلمان (قبلاً کوچیده به پاکستان)، پنجابی ها و سندی ها شاملند؛ بلکه نسل کودکان و نو جوانان سالهای ۱۹۸۰ از مهاجران خیمه نشین پشتونهای افغانستان و خلقی ها و نسل نو آنان، که بعد از تجاوز شوروی به پاکستان فرار کرده بودند؛ هکذا بخشی اندکی از "افغان ملتی" ها نیز شامل می باشند.

۱۴- درنگی بر محور اساسی طالبان :

استعمار در اشکال و انواع مختلفه اش همواره کوشیده است تا مهره های سیاسی مورد نظر را برای روز مبادا در آستینش بپروراند. وقتی که روز کارآئی شان فرا برسد، بر روی تخته بازی، رها می نماید و عوام الناس را از ظهور به اصطلاح برق آسایش در بُهت و حیرت فرو می برد.

مهره های قبلی امپریالیزم امریکا، یعنی مجددی ها، سیاف ها، خالص ها، گلبدین ها مزاری هاو امثال شان - که بعد های وابستگی و جاسوسی دیگری هم دارند- نقش خونبارشان را درست ایفاء نکردند. در واقع بازیگران خوبی از آب درنیامدند. امپریالیزم اینبار مهره مهلکتر و زهر آلود تری را که از سالها قبل پنهانی پرورانیده بود، از آستینش بیرون آورد.

از آنجائی که تشریح و تفسیر جزئیات محور اساسی این مهره "سیا" (طالبان) در این یادداشت فشرده نمی گنجد، صرفاً به شرح مختصر شاخص های شکل گیری آن در زیر بسنده می شود.

یکی از این شاخص ها، ملا ها و طالبان در تنظیم «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» می باشد، که نشریه «شعله جاوید» زیر عنوان «طالبان تاج و تخت» جهات متعدد آن را به درستی مورد بحث قرار داده است.

رشد طالب (طالبان) در این تنظیم بعد از انشعاب گلبدین و ربانی مدتی به کندی گرائید؛ مگر از آغازین هفته های ظهور شان شتابی گرفت در خور توجه، و رونقی به هم زد، حیرت بر انگیز،؛ چونکه خون تازه دینار و دالر عرب سعودی به جوی خشکیده هر رگ شان به جریان در آمد. در ساحة تبلیغات نیز «معجزات طالبان» به رُخ عوام الناس کشیده شد؛ چنانچه خانم سویسی «بی بی حاجیه کلاوس» به خاطر سر زبان انداختن کرامات طالبان و بنیاد اصلی آن (حرکت انقلاب اسلامی افغانستان) در مصاحبه اش با سید بخارشاہ (منتشره فرانتیرپرست ۱۵ مارچ ۱۹۹۵ که

برد، تا در مورد انحلال «افغان ملت» و «دخول قطعات محدود قوای دوست» به افغانستان، به حرافی بپردازند. و تجاوز را تحریف و تطهیر نموده، رزمندگان آن حزب را از مقاومت در برابر اردوی متجاوز و اشغالگر شوروی بر حذر دارند.

آنچه از «افغان ملتی» های داخل زندان که به خاطر پاداش خیانت تاریخی شان قبل از « عفو عمومی » زندانیان به خاطر " مصالحه ملی" دیکته شده از جانب گرباجف، از زندان رها گردیدند. بعد از به اصطلاح سقوط دولت پوشالی (در واقع تعویض پلان شده دولت نجیب - مطابق پلان KGB- به دولت ربانی - مسعود که صورت اسلامی - جهادی دولت پوشالی بود) با حزب اسلامی حکمتیار هم صدا و هم گام گردیدند. بعد از آن که جارچیان غرب ظهور طالبان را به سمع جهانیان رسانیدند، شماری از «افغان ملتی» ها [همانند برخی از روشنفکران سرشناس و قلم به دستان معروف که افتخار تاریخی دست بوسی ملا محمد عمر را به چنگ آوردند] در برابر طالبان زانو زدند و به ستایش از این وحشیان و رهبر جاهل شان پرداختند. چنانچه در این اواخر انور احدی [A] رهبر حزب «افغان ملت» در مصاحبه سپتمبر ۱۹۹۷ که از رادیوی بی بی سی پخش شد. مجموع فعالیت ها و پیشرفت های طالبان را ستود؛ اگر یک رهبر (یوسف واکمن) به خاطر رهائی از (بیست سال) قید خود و قید یارانش، سالها پیش تجاوز ارتش شوروی به کشورش را از طریق رادیو تلویزیون دولت دست نشانده، رسماً مورد تأکید و تکریم خفتبار قرار داد، هم اکنون رهبر دیگر آن حزب انور احدی بدون قید و بند و زنجیر بر تجاوز آشکار پاکستان زیر پوشش طالب از طریق رادیو BBC صحنه گذاشت. انور احدی حالا در دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا به سمت وزیر مالیة کرسی نقش تاریخی اش را ایفاء می کند.

۱۵- موقف "افغان ملت" در برابر طالبان :

اگر از نگرش بر تاریخچه انحراف سوسیال دموکراسی در غرب، که اکنون پرورش آن بوده است، چرائی و چگونگی سقوط احزاب سوسیال دموکرات تا سطح ستایشگر و پشتیبان دولت های امپریالیستی خودی در جنگ جهانی اول بگذریم؛ از تذکار خیانت اشکار شماری از سوسیال دموکراتهای «افغان ملت» (منهای جناح باورمند آن حزب به امر سوسیال دموکراسی عده ای از آنها توسط عوامل امپریالیزم و ارتجاع در پاکستان ترور شدند و تعدادی هم در جبهات جنگ مقاومت شهید شدند) به مردم و کشور شان؛ یعنی سر فرود آوردن آنان در برابر ارتش متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت دست نشانده اش؛ نمی توان منصرف شد.

چند فردی از اعضای رهبری "افغان ملت" به شمول تعدادی از صفوف زندانی شده آن حزب، در زندان پلچرخ قطعنامه ای را بیرون دادند، مبنی بر تأکید بی چون و چرای تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، و ابراز ندامت حقارتبار از مبارزه علیه دولت پوشالی کارمل؛ انحلال حزب «افغان ملت»؛ تمنای ننگین عفو و رهائی از زندان؛ که متن قطعنامه شان از طریق اخبار، جراید و رادیو تلویزیون کابل نشر و پخش گردید. همچنان دولت پوشالی عین قطعنامه آنان را چاپ کرده، بر دیوارها و دهلیزهای پیچ در پیچ سلولهای زندان پلچرخ نصب نمود.

این ندامت نامه مضحک و نفرت انگیز، که با کرنش خاصی تحریر شده بود، موجب می گردید که سایر زندانیان، تسلیم طلبان و توابین کرنشگر افغان ملتی، که عوامل نفوذی خاد در میان شان دیده می شد؛ را با دیده حقارت نگرسته و آنان را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند.

هر زمانی که آتش نبرد مسلحانه در سنگر جنگ مقاومت فروزانتر شده می رفت، KGB دو، سه تن از رهبران آن حزب؛ مثل یوسف واکمن، داکتر خُرک و... را غرض مصاحبه تلویزیونی از زندان پلچرخ بیرون می

موضوع اولویت ها و استراتژی پاکستان

۱- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مسأله افغانستان ایجاد می کند. بعد از سقوط رژیم کابل اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی می تواند صورت گیرد.

۲- سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف- تشکیل یک حکومت جدید از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیادی ملل و قبل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نمائیم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمک های ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه یک اردوی منظم کمک نماید. دخالت و اشتراک پاکستان لازم است تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب- سقوط رژیم کابل می تواند از دو طریق صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد- برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقهات نظامی کابل نفوذ نمائیم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابه جا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد

۱۶- متن سند سری؛

برخی از دلایل استخدام خلقی ها توسط ISI :

در اوایل سال جاری عیسوی (۱۹۹۸) وزیر انرژی پاکستان اظهاراتی در مورد «ادغام افغانستان با پاکستان» مبنی بر این که «بهترین طریق برای پاکستان آنست تا افغانستان را به حیث ایالت ششم خویش بپذیرد...» اظهار نظر تکان دهنده و سخت اهانتبار، آنهم از زبان یک بروکرات کشور بی تاریخ و جدا ساخته شده از پیکر هندوستان از یکسو؛ و از سوی دیگر تغییر بیرق و تعویض جمهورییت افغانستان به امارت افغانستان ذریعه طالبان (به تاریخ پنجم عقرب ۱۳۷۵ - ۲۶ اکتوبر ۱۹۹۷ ظاهراً به فرمان ملا عمر به امارت افغانستان تبدیل گردید)، متن سند مهمی را به خاطر نگارنده این یادداشت شکل داد که آن را در جزوه ای به نام "گلبدین حکمتیار خاین ملی است یا جاسوس یا هر دو" مطالعه نموده بود (از «وقف میوند...» [۴] مؤرخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۰ و درج شماره ۳۹ «پیام زن» حوت ۱۳۷۳ فبروری ۱۹۹۵).

اینک آرزوست نقل این سند مهم، که بر مبنای آن اظهارات وزیر انرژی پاکستان شکل گرفته، بعد نوینی در قضاوت خواننده دیر باور باز نماید:

«کشف یک سند»

«متن سند سری»

«مدیریت عمومی آرشیف»

«استخبارات نظامی اسلام آباد»

«۲۲ فبروری ۱۹۸۸»

«به آتشف دفاعی سفارت پاکستان...»

بنا بر علل عدیده؛ من جمله عدم موفقیت حمله نظامی نیروهای پاکستانی در همگامی با مجاهدین در جلال آباد، اندیشه یک دولت وابسته در جلال آباد را از سر طراحان نظامی پاکستان بدر کرد. آنان همانطوری که در نامه بسیار مهم و سری مدیریت عمومی استخبارات پاکستان نیز اشاره کرده اند، در حلقات نظامی کابل رخنه کردند. این همان حلقاتی بود که جنرال تنی خلقی به سمت نماینده ISI در رأس آن قرار داشت (۵).

افشای اسامی برخی از عناصر دولت کودتا، در واقع اشخاص مورد اعتماد ISI - که ذکر آن در حاشیه آمده - به درستی می رساند که گردانندگان اصلی این کودتا علیه دولت پوشالی، تنی و دارو دسته خلقی اش بود؛ چنانچه عدم پیروزی کودتای تنی - گلبدین بعداً روشن ساخت که چطور تمامی خلقی های تحت سرپرستی تنی و شرکاء در درون توبره حزب اسلامی پناه بردند، واز آن طریق همکاری و همسوئی شان را به ISI ابراز کردند.

CIA و ISI، این نیروی پرعقد، پر کینه، زخم برداشته و شکست خورده؛ (به شمول بخش هائی از آنان که افتخار عضویت KGB را داشتند و توسط CIA شناسائی شده و یا نشده بودند) را بنا بر عللی که در زیر پیکره بندی شده است با آغوش باز پذیرفت، و روی همکاری "صادقانه" شان در پروژه طالبان حساب باز کرد.

- ۱- داشتن تحصیلات عالی نظامی در اتحاد شوروی سابق.
- ۲- داشتن تجارب جنگی در نبرد های رویا روی با نیروی های مقاومت، تحت قوماندۀ نخبه ترین جنرالان روسی در افغانستان.
- ۳- داشتن مهارت و لیاقت در کار برد جنگ افزار های پیشرفته و نوین.
- ۴- داشتن چندین سال تجربه در فن بسیج و سازماندهی نیروی (نظامی و ملکی).

شرایطی است که در آن عملکرد های عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج- اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان [کلمه گردد بعد از ذکر نام افغانستان در سند تذکار داده نشده - نگارنده] این امر سر انجام می تواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بینجامد- این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد - باین وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامۀ پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط می باشد. اطلاعات مفصلتر شما مورد قدر دانی ما خواهد بود و باید به زودترین فرصت برای ما گسیل گردد. «

امضاء « در غیاب مدیر عمومی استخبارات »

« دگروال محمد ارشاد چودری »

خطوط اساسی ستراتیژی پاکستان در مورد یک دولت وابسته، از هر لحاظ، در متن این نامه بسیار مهم مدیریت عمومی استخبارات نظامی پاکستان ISI عنوانی آتشه دفاعی سفارت آن کشور، در پایتخت کدام کشور دیگر (که «وقف میوند به منظور...» شاید بنابر ملحوظات امنیتی از بردن نام کشوری که سفارت پاکستان در آن قرار دارد، خود داری کرده است)؛ وضاحت یافته است .

در هنگامی که دولت پوشالی از خود جان سختی نشان می داد، نصب یک حکومت جدید از جانب پاکستان در جلال آباد - که اعضای آن را رهبران اجیر و وطن فروش جهادی بایست می ساخت - مورد نظر بود؛ مگر

«ادغام سیاسی» کشور افتاده، می خواهند «به تبلیغ ماهرانه» بپردازند «تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند» .

مردمی در خون و آتش فرو برده شده ما که از خلق و پرچم و خاد و سازا و سر باند های ملیشائی، جهادی و طالبی و حامیان امپریالیستی شان که هم اکنون افغانستان را در اشغال داشته به گشت و کشتار های دسته جمعی شان زیر نام سرکوب طالبان و القاعده مشغول اند ، تا آخرین حد ممکنه متفرانند، و به امید انتقام از این وحشیان اجیر شده نفس می کشند.

بدون وحدت، همسوئی و همراهی تمامی نیرو های آزادیخواه، دموکرات، و ضد هر گونه وابستگی که دلیرانه امر بسیج و تسلیح توده ها را پذیرا گردند ، کسب آزادی سیاسی و اقتصادی، استقرار صلح و امنیت، وحدت ملی و استحکام دولت مستقل ملی ، امریست به سان سرآب در بادیه.

[نگارنده برای بیرون راندن قوای اشغالگر از کشور، جز راه کلاسیک مبارزه یعنی "سه اصل خلق" - که در بحث های بعدی در رابطه با آن باید صحبت شود- کدام راه بیرون رفت دیگری از شرایطی که امپریالیزم امریکا بر مردم و کشور ما تحمیل کرده است؛ سراغ ندارد.] □

۵- حضور پیلوت های ماهر در جمع آنان، شماری از پیلوتان در دوره ببرک - نجیب همراه با طیارات جنگی " میگ ۲۱" شان به پاکستان پناهنده شدند [مسلماً عوامل KGB نمی تواند که در بین این پیلوتان در نقش ناراضی و پناهنده، به پاکستان فرستاده نشده باشد].

۶- تضاد و تخاصم عمیق شان با دولت شوروی پیشین، که ایشان را از قدرت برکنار کرده، و وابسته های پرچمی و خادی و سازائی خود را به جای آنان گمارده بود.

۷- شناخت نسبی از جغرافیای نظامی کشور و ویژگی های آن.

۸- داشتن نفرت عمیق از مردم - مردمی که علیه کودتای ننگین شان به پا خاسته و آنان را به سبب جنایات مدهش و بیشمار شان همواره مورد لعن و نفرین قرار داده و خواهان محاکمه این جنایتکاران جبون و بیرحم می باشند.

این جنایتکاران همان قسمی که در اختناق و سرکوب مردم خویش مشاورین خوبی برای متجاوزان روسی بودند، هم اکنون، برای طالبان پاکستانی، نه تنها مشاورین خوبی اند؛ بلکه در ساحه عملکرد ها، در اغلب موارد، نه تنها رهنمون و رهگشای طالبان می باشند؛ بلکه هموند و همگام آنان در جنایت و سرکوب مردم و... نیز می باشند.

در «ادغام تدریجی ساختار اقتصادی - سیاسی» که در نامه سری فوق تذکار یافته است ، خوانندگان به خوبی آگاهند که دولت پاکستان چگونه زیربنا و نهاد های اقتصادی کشور ، به خصوص مناطق سرحدی را منهدم و نابود ساخته و آن ساحات را همانند « صوبه سرحد» ، محل داد و ستد و خرید فروش کالا های پاکستانی نموده، و پول رایج آن را به جای پول افغانی به گردش در آورده است.

پاکستان و مولودش (طالبان) که بر بیشترین ساحات کشور مسلط گشته و پروسه ادغام اقتصادی با پاکستان را تا حدودی انکشاف داده اند، به فکر

بستر شدن آنها در " شفاخانه " زندان با خبر بودند- رسانیده شود ، نه اعدام آنان توسط دولت، یک تن از داکتران عسکری - که داغ های چیچک بر روی مسخ شده اش مایهٔ عقدهٔ حقارت وی شده بود - به اسم ... "غیرتمل" به حیث سر طبیب " شفاخانه " بلاک دو زندان پلچرخی (در سالهای ۱۳۶۰) ایفای "وظیفه" می کرد . این جلاد خلقی فرومایه زندانی مریض و یا مرمی خوردهٔ مورد نظر " مشاورین نظامی روس " را در هنگام شب (که جریانش در نوشته های بعدی از همین قلم منعکس خواهد شد) شخصاً به قتل می رساند.

(A) - " جمال وردک و لیونی که در دوسلدورف المان زندگی می کنند اجیر سازمان استخباراتی امریکا (CIA) شده اند ایشان به استشارةٔ آقای احدی وزیر مالیه در مربوطات پایگاه نظامی امریکا در المان مقرر شده اند. وظایف این دو نفر این است که تمامی مکاتیب، ایمل ها ، فکس ها و تیلفونهای که از اروپا به افغانستان و یا از افغانستان به اروپا مخابره می شوند ثبت کرده و آنها را ترجمه نمایند...".(نوشتهٔ دوکتور کریم غروال مؤرخ ۰۶/۰۹/۰۸ مندرجهٔ سایت (گفتمان Goftaman)

(۴) - سید محمد میوند یک تن از وابسته های استخبارات شوروی در دهلی جدید بود . وی زیر پوشش " وقف میوند ... " کمک به ریشسپیدان مهاجر در هند " و... ، کار و بار استخباراتی اش را انجام می داد . یکی از وظایف موصوف بیرون کشیدن عوامل خاد خارجی از زندان های هند بود - زمانی که اینها از سرحد پاکستان می خواستند عبورنموده داخل هند شوند ، توسط مرزبانان سرحدی هند دستگیر شده زندانی می شدند؛ سید محمد میوند با شناسائی که با مقامات خاد هندوستان داشت ، آنان را از زندان هند رها نموده در حلقهٔ خود قرارداده به کار اطلاعاتی یا قاچاق و انتقال افغان ها به کشور های غربی می گمارد و شمار از این طیف رها شدهٔ خاد خارجی

توضیحات

(۱) یکتن از اعضای ISI به نام راجا انورکه در خارج از زندان با این شبکه ارتباط قایم کرده بود، در ماه جوزای سال ۱۳۶۲ در زندان پلچرخی بلاک اول سمت شرقی با اعضای رهبری فرکسیون خلق در قالب زندانی در تماس مستقیم قرار داشت. نامبرده برای اطلاعات زندان نیز کار می کرد.

(۲) صدیق راهی برادر نجیب ، که خود یک تن از اعضای سازمان امنیت شوروی بوده و بنا به دستور آن سازمان در سال ۶۶ در لانهٔ دومی شان یعنی شورای نظار می خزد (و در قوس ۱۳۶۶ آمر باند جمعیت "استاد ربانی" به پیشوازش شتافته خبر پیوستن موصوف را به مجاهدین، با شور ملا گونه پخش می کند) در صفحات ۳۷-۵۵ و ۵۶ اثرش " آیا نجیب را می شناسید" چنین می نویسد :

" نجیب الله بعد از کودتای ۲۶ سرطان داوود خان به پشاور می رفت و در آنجا به واسطهٔ پدرش ، که با گروه "پشتونخواه" نزدیکی داشت با محافل چپ پشتونستان و هند به هدایت KGB رابطه بر قرار می کرد "، "نجیب... توانست به حیث رئیس خاد و خادم با اعتبار و راستکار KGB به توسعهٔ قلمرو و نفوذ ادارهٔ جاسوسی KGB در پاکستان و صوبهٔ سرحد و بین قبایل سرحدی بپردازد".

(۳) از میان زندانیان زخمی و مرمی خورده و مریضان بستر شده در " شفاخانهٔ " بلاک دو زندان پلچرخی، مریضان مورد نظر روس ها که می بایست به حیات شان خاتمه داده می شد ؛ ولی بنا بر ملحوظات سیاسی و... به نام "مریض فوت شده در شفاخانهٔ زندان" به اطلاع پایوازشان- که از

« خلقی هائی که با جنرال شهنواز تنی به پاکستان فرار نموده بودند شکایت دارند که مقامات پاکستان معاش آنان را قطع نموده است. برای این اشخاص ماهانه ۱۵۰۰ روپیه معاش داده می شد، همراهان تنی در حدود ۸۰ - ۱۰۰ تن بودند. ۲۲ حوت ۱۳۷۰ مطابق مارچ ۱۹۹۲»
و همینطور آقای کامگار در مورد رابطه تنگاتنگ حکمتیار با اعضای مرکزی حزب خلق در همان کتاب صفحه ۲۰۸ اشاره ای دارد:

"مؤرخ ۱۷ ثور ۱۳۷۱ مطابق می ۱۹۹۲ - احمد شاه مسعود طی مصاحبه مطبوعاتی شریط اوربند حکمتیار را رد نموده گفت: ملیشه ها درسقوط رژیم با ما همکاری نموده اند باید تشویق گردند نه توبیخ، وی افزود در کابل اکنون ملیشه ای وجود ندارد همه مجاهدین اند. او ("مسعود قهرمان" آذرویه) حکمتیار را مهماندار وطنجار، پکتین و مانوکی منگل قلمداد کرد". □

را به کشور های غربی می فرستاد؛ مانند فردی به نام مدد از ملیت نجیب هزاره. از جمله خادی ها و زندانیان تسلیمی بعداً خادی شده که در پیوند با میوند به کار قاچاق مواد مخدر من جمله انتقال غیر قانونی افغان ها به کشور های غربی مشغول بودند، یک تن آن از اعضای ساما به نام امان از کلکان بود که در زندان پلچرخ تسلیم شد. بعد از این که به هند آمد با کسانی مثل میوند در تماس شده زیر نام "عزیز خان" به کار قاچاق مشغول شد. وی سید محمد میوند را از زمره رفقای زنده یاد مجید کلکانی تبلیغ می نمود و چنین وانمود می کرد که گویا سید محمد میوند رفقای شعله ئی را توسط رفقا (افرادی مثل خودش) از هند سوزان به کشور های غربی انتقال می دهد. زمانی که مسافر گیر می افتد میوند وی را از زندان رها می سازد. یک تن از اعضای زندانی شده "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" به نام معلم صدیق (مشهور به معلم صدیق شکم کته، که در زندان برای اطلاعات کار می کرد) توسط همین جوان از هند به المان انتقال داده شد.

(۵) - در صفحه ۵۰ جزوه "گلبدین حکمتیار خاین ملی... " نوشته

شده:

« بعد از ناکامی کودتا معلوم گردید که پلان مشترک حکمتیار و تنی، آن بود تا در صورت کامیابی کودتا، صالح محمد زبیری به حیث رئیس دولت، گلبدین معاونش و تنی مسؤول نظامی تمام کشور در حکومت مشترک آنها خواهد بود، همچنان پست های حساس و مهمی به سایر اعضای برجسته باند خلق من جمله اسدالله سروری نیز سپرده می شد.»

[همچنان در رابطه کودتای ناکام و فرار خلقی ها با جنرال تنی...، در صفحه ۱۸۶ "حوادث تاریخی افغانستان (از تأسیس جمهوریت تا به میان آمدن اداره موقت افغانستان)" اثر دکتور جمیل الرحمن کامگار این مطلب درج است:

